

# جنبشهای طبقاتی، جنبشهای اعتراضی و مسأله قدرت سیاسی

حمید تقوایی

صفحه ۲

## سه منشأ منصور حکمت

مصطفی صابر

صفحه ۸

اسماعیل بخشی و ماجرای بازداشت شدگان نیشکر هفت تپ  
شهلا دانشفر

صفحه ۹

گفتگوی شهاب بهرامی با ناصر شیشه گر  
درباره انتشار کتاب تاریخ صدر مسیحیت

صفحه ۱۲

## زندانی سیاسی نداریم!

سیامک بهاری

صفحه ۱۵

در مورد مذاکره احزاب ناسیونالیست کرد با جمهوری اسلامی  
کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

صفحه ۱۶

## شهریه ندهید!

آموزش رایگان حق همه کودکان است!

حزب کمونیست کارگری ایران

صفحه ۱۷

اسامی کاندیداهای نمایندگی کنگره یازدهم  
حزب کمونیست کارگری ایران

صفحه ۱۷

# انترناسیونال



حزب کمونیست کارگری ایران

شماره 823

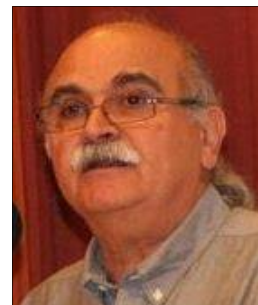
جمعه 14 تیر 1398، 5 ژوئیه 2019

## از گروه فشار تا حزب سیاسی

مجموعه ۵ مقاله و سخنرانی از منصور حکمت

حمید تقوایی

توضیح انترناسیونال: یادداشت زیر مقدمه ای است از حمید تقوایی بر انتشار جزوه ای شامل ۵ مقاله و سخنرانی منصور حکمت ( حزب و جامعه: از گروه فشار تا حزب سیاسی، جنبش سلبی و اثباتی، آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است، این حزب شما است، و سخنرانی در گوتنبرگ سوئد) که اخیراً توسط حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شده است.



مقدمه:

مجموعه حاضر شامل مقالاتی از منصور حکمت است که مستقیماً به موضوع قدرت سیاسی و شیوه و متدولوژی کمونیسم کارگری برای تأمین رهبری جامعه و کسب قدرت سیاسی مربوط میشود.

استراتژی حزب و پراتیک ما در تحولات سیاسی، در جنبش سرنگونی و در جنبشهای اعتراضی جاری در جامعه است.

مقاله جنبش سلبی و اثباتی، که موضوع یک سمینار شفاهی درون حزبی بود، به متدولوژی کمونیسم کارگری

ادامه در صفحه ۱۱

مقاله "حزب و جامعه: از گروه فشار تا حزب سیاسی" اساس دیدگاه و متدولوژی کمونیسم کارگری برای کسب رهبری را اساساً در تمایز از نیروهای چپ غیر کارگری که در بهترین حالت بعنوان "گروههای فشار" عمل میکنند توضیح میدهد. نظریه حزب و جامعه سنگ بنای

ضمیمه انترناسیونال ۸۲۳ منتشر میشود

چگونه سنگسار در ایران متوقف شد

مروری بر تاریخ یک نبرد

میزگرد با مینا احدی و اصغر کریمی بمناسبت

۱۱ ژوئیه روز جهانی مبارزه علیه سنگسار

## منصور حکمت و زمانه ما

در بزرگداشت منصور حکمت در هفدهمین

سالگرد درگذشت او

سخنران: حمید تقوایی

شنبه ۶ جولای

از ساعت ۲۰:۳۰ تا ۵:۳۰ عصر

نورت یورک سیویک سنتر، سالتن شماره ۲،

۵۱۰۰ خیابان یانگ، تورنتو



حزب کمونیست کارگری ایران - تشکیلات  
شرق کانادا

تلفن اطلاعات: ۴۱۶-۴۷۷۱۳۸



## جنبشهای طبقاتی، جنبشهای اعتراضی و مساله قدرت سیاسی

این مقاله بر مبنای  
سخنرانی در ونکوور کانادا  
در تاریخ اول جون ۲۰۱۹  
تدوین شده است.

بررسی و دنبال کرد. از این زاویه و با این متد موضوعات و پدیده هائی را میتوانیم توضیح بدهیم که در غیر این صورت قابل توضیح نیست.

جنبشها را میتوان به دو دسته تقسیم کرد. جنبشهای سیاسی- طبقاتی و جنبشهای اعتراضی.

دسته اول جنبشهای نسبتا پایداری هستند که جهان بینی و ارزشها و منافع و اهداف سیاسی طبقات مختلف را نمایندگی میکنند. در شرایط ایران در دوره جمهوری اسلامی مشخصا سه جنبش سیاسی- طبقاتی را میتوان بازشناخت: جنبش ملی-اسلامی، جنبش ناسیونالیسم پروغرب و جنبش کمونیسم کارگری. در ادامه بحث به این سه جنبش میپردازیم اما قبل از آن لازمست جنبشهای اعتراضی را بررسی کنیم.

### جنبشهای اعتراضی

جنبشهای اعتراضی فعالیتها و حرکتهای ادامه داری هستند که علیه بروزات و مصادیق مختلف تبعیض و فقر و بی حقوقی و دیگر مصائب اجتماعی در جامعه جریان دارند.

یک فرق اساسی شرایط سیاسی ایران بعد و قبل از انقلاب ۵۷ اینست که در آن دوره، بعبارت دقیقتر بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا مقطع انقلاب ۵۷، تحركات سیاسی و اعتراضات توده ای و جنبشهای اعتراضی چندانی در جامعه وجود نداشت. فضای مختنقی حاکم بود که گورستان آریامهری نامیده میشد. با انقلاب ۵۷ این وضعیت تغییر کرد. گرچه آن انقلاب شکست خورد ولی جامعه را متحول کرد. جامعه باز شد و جنبشهای اعتراضی شکل گرفت.

اولین حرکت، جنبش علیه حجاب و علیه زن ستیزی جمهوری اسلامی بود. در هشت مارس (۱۷ اسفند) سال ۵۷، یعنی کمتر از یکماه بعد از بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی، هزاران زن به همراه مردان حامی حقوق زنان علیه حجاب اسلامی با شعار "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" و "حقوق زن نه شرقی نه غربی جهانی است" به خیابان آمدند.

خمینی تنها علیه حجاب حرفی زده بود و ممنوعیت بی حجایی هنوز قانونیت و رسمیت پیدا نکرده بود، ولی همین کافی بود تا اولین اعتراض گسترده علیه جمهوری اسلامی سر بلند کند.

از آن مقطع تا امروز ده ها حرکت و جنبش اعتراضی شکل گرفته و در جامعه جریان دارد: جنبش کارگری در سطحی گسترده و بی سابقه- که بعدا به آن میپردازیم-، جنبش علیه اعدام، جنبش دفاع از کودکان کار و خیابان، جنبش بازنشستگان، جنبش علیه تخریب محیط زیست، جنبش خلاصی فرهنگی جوانان، جنبش مالباختگان، جنبش دفاع از حیوانات و غیره و غیره.

چرا اینها را جنبش می نامیم؟ جنبش با آکسیون و حرکات اعتراضی مقطعی متفاوت است. جنبش البته آکسیونها و بروزات قابل مشاهده ای دارد ولی اساس و خصلت نمای آن حرکت اجتماعی پایداری است که حول مساله معینی شکل گرفته و فعالینی دارد که مشغله و امرشان آن مساله معین است. فعالی که مثلا امرش اینست که محیط زیست را نجات بدهد. یا امرش اینست که کودکان زندگی

بهتری داشته باشند. یا امرش اینست که اعدام در ایران بر بیافتد و غیره. هر یک از این جنبشها اپیزودها و برآمدهائی دارند. مثلا کمپین نجایت سکینه محمدی آشتیانی یک نقطه اوج جنبش علیه سنگسار بود. یا نجات کبری رحمانپور یک نقطه اوج جنبش علیه اعدام بود و غیره.

وجود این آکسیونها به این معنی نیست که وقتی این برآمدها فروکش کرد دیگر کسی امر آن جنبش را دنبال نمیکند. اکتیویستهای هر جنبش مدام با هم در ارتباط هستند، اساسا از طریق مدیای اجتماعی با هم تبادل نظر و مشورت و تصمیمگیری میکنند، اخبار و اطلاعات مبادله میکنند، نیرو جمع میکنند، سازماندهی میکنند، پتیشن و طومار منتشر میکنند و امضا جمع میکنند، بیانیه صادر میکنند، محکوم میکنند و غیره.

این جنبشهای اعتراضی که پیوسته و به شکل ادامه داری در عرصه های مختلف فعال هستند یک واقعیت و فاکتور مهم وضعیت سیاسی در ایران و بستر اصلی دخالتگری و پراتیک انقلابی کمونیسم کارگری در ابعاد کلان اجتماعی به شمار میروند.

### جنبش سرنگونی

در میان این جنبشهای اعتراضی جنبش ویژه ای هست که امرش سرنگونی حکومت است. جنبش سرنگونی نیز یک حرکت اجتماعی پایدار است ولی همیشه قابل مشاهده نیست. در اعماق جامعه جریان دارد و ما هر از چندگاهی بر آمدهایش را مبینیم. این برآمدها از بعد از جنگ ایران و عراق آغاز شد. البته

قبل از آن هم اعتراضات زیادی در جامعه جریان داشت ولی سرنگونی طلبانه نبود (با بعبارت دقیقتر صریحا و آشکارا سرنگونی طلبانه نبود). اعتراض مردم کردستان، اعتراض ترکمن صحرا، اعتراض کارگران بیکار، اعتراض دانشجویان چپ، اعتراض زنان، اعتراضات جوانان و غیره از همان بدو روی کار آمدن جمهوری اسلامی آغاز شد ولی جنبش سرنگونی زمانی سر بلند کرد که بخش رو به گسترشی از مردم و از جمله فعالین همین جنبشهای اعتراضی به این نتیجه رسیدند که تحقق خواستههایشان با وجود حکومت اسلامی ممکن نیست و این حکومت باید برود. اگر بخاطر داشته باشید شورشهای شهری ضد حکومتی متعددی بعد از ختم جنگ ایران و عراق در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی رخ داد. برآمد دیگر ۱۸ تیر سال ۷۸ بود و بعد از آن خیزش ۸۸ را داشتیم و آخرین مورد هم خیزش دیماه ۹۶ بود که گسترده تر و رادیکال تر از دوره های گذشته بود. در فواصل این سالها نیز شعار حکومت اسلامی نمیخواهیم و مرگ بر دیکتاتور و نظایر آن اینجا و آنجا سر بلند میکرد و فرو میخوابید.

این برآمدها و نقطه اوجها از آسمان نازل نمیشود. دفعتا و ابتدا بساکنه گر نمیگیرد و تماما خاموش نمیشود. یک حرکت مداومی در اعماق جامعه جریان دارد و فعالینی هستند که کمر بسته اند به اینکه جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. گفتمان و بحثشان در محیط کار و کارخانه و دانشگاه و در مهمانی هایشان و در تاکسی و ادامه در صفحه ۳

از صفحه ۲

## جنبش‌های طبقاتی ...

اتوبوس و مترو، و در مدیای اجتماعی خلاصی از شر جمهوری اسلامی است. وقتی توازن قوا اجازه میدهد، وقتی شرایطی پیش می‌آید که میتواند این جنبش سر از زیر آب بلند کند با مرگ بر جمهوری اسلامی به خیابان می‌آید. در شورشهای شهری بعد از ختم جنگ ایران و عراق و در سالهای ۷۸ و ۸۸ و ۹۶ این اتفاق افتاد.

جنبش سرنگونی البته با انقلاب فرق میکند. انقلاب را میتوان نقطه اوج نهائی و ضربه آخر جنبش سرنگونی بشمار آورد.

## خصلت سرنگونی طلبانه

### جنبشهای اعتراضی

جنبش سرنگونی در موارد زیادی در پوشش جنبشهای اعتراضی - مطالباتی حرفش را میزند. به نظر من اکتیویستهای جنبش علیه حجاب و آپارتاید جنسی امرشان سرنگونی است. چون میدانند تا این حکومت هست غیر ممکن است که مثلاً زن و مرد دست در دست یکدیگر در خیابان راه بروند. همه میدانند حجاب برای حکومت به امری هویتی و ساختاری تبدیل شده است.

دختران خیابان انقلاب فقط بخاطر اینکه موهایشان را باد بدهند اعتراض نکردند. میدانستند که وقتی بروند بالای سکو و حجاب را سرچوب کنند کل حکومت را میلرزانند. همه میدانند که این پرچم سرنگونی است. همه میدانند تا جمهوری اسلامی هست حجاب از سر زنان برداشته نمیشود. ممکن است رژیم دفاکتو کوتاه بیاید و بی‌حجابی را نادیده بگیرد ولی زنان و مردم به این

رضایت نمیدهند. مساله مردم فقط حجاب نیست، بلکه کل آپارتاید جنسی است. مساله بر سر جدائی زن و مرد در دانشگاه و ورزشگاه و خیابان و هم جا است. و همه میدانند تا جمهوری اسلامی هست این شرایط هم هم هست.

ازینرو جنبش رهائی زن در ایران با جنبش فم، با جنبش آزادی زن در غرب، فرق میکند. فم دولت جائی را نمیخواهد بیاندازد. میخواهد زنان آزاد تر باشند. ولی در ایران ضعیفترین اعتراض زنان علیه حجاب زنگ خطر را برای جمهوری اسلامی به صدا در می‌آورد. وقتی زنی بدون حجاب به خیابان می‌آید وقتی زنی دوچرخه سواری میکند و یا در ملاء عام آواز میخواند، احساس سرنگونی به حکومت دست میدهد. احساس میکند دارد چالش میشود. احساس میکند تمام ایدئولوژی‌ش نفی شده است. تمام فلسفه‌ای که چهل سال بهم بافته است دود هوا شده است. خیلی از جنبشهای اعتراضی و مطالباتی دیگر هم همین ویژگی را دارند.

## جنبشهای هویتی و

### جنبشهای امری

جنبشهای اعتراضی را میشود عموماً به دو دسته تقسیم کرد. جنبشهایی هستند که باصطلاح سیاست هویتی دارند یعنی حول خواستهای یک بخش جامعه شکل گرفته اند. جنبش آزادی زن حول دفاع از حقوق زنان است که گرچه مردها هم از آن حمایت کنند اما امر رهائی زن را دنبال میکنند. جنبش علیه ستم ملی مردم منسوب به ملیتهای تحت ستم را نمایندگی میکند. جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان هم به همین

شکل به بخشهای معینی از جامعه مربوط میشود. ممکن است اکتیویستهای این جنبشها افراد دیگری باشند اما امر و هدف جنبش معطوف به بخش معینی از جامعه است.

در فرهنگ سیاسی این نوع حرکت‌های اعتراضی identity politics یا سیاستهای هویتی و جنبشها مربوط به آن identity movements یا جنبشهای هویتی نامیده میشوند.

جنبشهایی هم هستند که امر عمومی و مربوط به همه جامعه را دنبال میکنند. مثل جنبش علیه اعدام که به بخش معینی مربوط نیست بلکه به کل جامعه مربوط است. همه مردم میخواهند که اعدام نباشد. یا جنبش حفظ محیط زیست یا جنبش برای آزادیهای سیاسی و مدنی و غیره. اینها را میتوان جنبشهای امری نامید چون حول یک امر عمومی شکل گرفته اند و طرف خطاب و نیروی محرکه شان قشر مشخصی نیست. این دو نوع جنبش در همه جای دنیا قابل مشاهده است و در ایران هم این جنبشها فعال هستند. با این ویژگی که در ایران سرنگونی طلبی زیربنای این جنبشها است که بالاتر توضیح دادم.

## جنبش کارگری

جنبش کارگری بخاطر موقعیت اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر جنبش ویژه‌ای است. یعنی هم هویتی است و هم امری است. جنبش کارگری هویتی است به این معنی که کارگر برای ارتقای شرایط فروش کار مبارزه میکند. برای اینکه دستمزدش افزایش بیاید ساعات کار کاهش پیدا کند، بیمه بیکاری داشته باشد و حقوق و مزایای

خوبی داشته باشد و غیره و غیره. یعنی مطالبات معینی بعنوان طبقه تولید کننده و بعنوان یک صنف و یک جنبش هویتی.

در عین حال جنبش کارگری امرش در هم کوبیدن کاپیتالیسم است. و این دیگر به همه مربوط میشود. امرش کنار زدن مذهب از دولت، از فرهنگ و از اخلاقیات جامعه است. امرش آزادی از جبر اقتصادی و گرو گرفتن معیشت برای وادر کردن کارگران و وتوده مردم به کار کردن است و این امر نود و نه درصد مردم است. امر همه بجز یک درصد صاحب سرمایه. امر جنبش کارگری آنتی کاپیتالیسم است. و این امر فقط کارگر را در بر نمیگیرد. پایه همه دردهای همه اقشار جامعه سلطه کاپیتالیسم است و لذا طبقه کارگر، طبقه‌ای که بخاطر موقعیت عینی اش ضد کاپیتالیسم است، امر همه مردم را نمایندگی میکند. امر نود و نه درصدیها را نمایندگی میکند. نود و نه درصدیها اینجا وارد تصویر میشوند.

مانیفست میگوید کارگر آزاد نمیشود مگر کل جامعه را آزاد کند. این به این خاطر نیست که کارگر مردم دوست است. روشنفکر خیری است که فکر میکند خیلی خوبست زنان هم آزاد بشوند. اینطور نیست. کارگر میخواهد خودش آزاد بشود. ولی مساله اینست که نمیتواند آزاد بشود بدون اینکه همه را آزاد کند. همه انقلابات نیروی محرکه شان طبقه استثمار شونده بوده است. انقلاب بورژوازی لشکر اصلی اش دهقانان هستند. ولی وقتی پیروز میشود دهقان از این شکل استثمار به آن شکل استثمار نقل مکان میکند.

رعیت از زمین کنده میشود و به کارگر مزدی بدل میشود. و طبقه حاکم از ارباب فئودال به صاحب سرمایه تبدیل میشود. استثمار کننده سر جای خودش باقی میماند و استثمار شونده هم سر جای خودش.

اما لشکر انقلاب طبقه کارگر طبقه سومی نیست. خود توده کارگر است که میخواهد استثمار را بر بیاندازد. قرار نیست طبقه کارگر در حکومت، حکومت کارگری، طبقه دیگری را استثمار کند. کارگر میخواهد نفس استثمار و نفس تقسیم جامعه به طبقات به پایان برسد.

از اینجا به یک نتیجه مهم میرسیم. جنبش کارگری تنها جنبش هویتی است که میخواهد هویت خودش را نفی کند. این خیلی مهم است. جنبش رهائی زن جنبش هویتی است ولی نمیخواهد زن بودن را نفی کند. اتفاقاً میخواهد بعنوان زن حقوق برابر با مردان داشته باشد و حقوق شهروندی اش برسمیت شناخته بشود. جنبش مارتین لوتر کینگ نمیخواست سیاهپوست بودن را نفی کند. نمیتوانست چنین کند. رنگ پوست جزئی از فیزیک انسان است. میخواهد رنگ پوستش مبنای تبعیض نباشد. میخواهد بعنوان سیاهپوست حقوق برابر با بقیه داشته باشد.

جنبش گی و لزبینها هم نمیخواهد بعنوان همجنسگرا خودش را نفی کند. برعکس میخواهد هومو فوبیا از بین برود و مثلاً ازدواج همجنسگرایان برسمیت شناخته بشود.

جنبش ناسیونالیسم کرد و حتی جنبش علیه ستم ملی نمیخواهد از کرد بودن دست

از صفحه ۳

### جنبش‌های طبقاتی ...

بشوید بلکه برعکس می‌خواهد زبان و فرهنگ و لباس و ویژگی‌های ملی اش برسمیت شناخته بشود.

جنبش کارگری تنها جنبش هویتی است که می‌خواهد کارگر نباشد. می‌خواهد طبقه بر بیافتد. کارگر تنها طبقه ای است که برای نفی وجود طبقاتی خودش و برای نفی وجود همه طبقات در جامعه می‌جنگد. همه جنبش‌های دیگر می‌خواهند هویت خودشان را برجسته کنند و به آن رسمیت و قانونیت بدهند. به درست می‌خواهند با بقیه برابر باشند. کارگر نمی‌خواهد کارگر بماند و با بقیه برابر باشد. این ممکن نیست. آزادی کارگر در گرو نفی طبقات و تبعیض طبقاتی در جامعه است. آزادی کارگر بقول مارکس در گرو گذار از جامعه مدنی به جامعه انسانی است.

جامعه مدنی طبقاتی است. بیشترین آزادی‌های حقوق سیاسی هم که تامین شده باشد از نظر اقتصادی مردم فرق دارند. شما اگر در جامعه مدنی، حتی در لیبرال ترین دموکراسی های دنیا، در طبقه کارگر بدینا بیاید یک سرنوشت دارید، اگر در طبقه بورژوا بدینا بیاید سرنوشت دیگری دارید. نابرابری در کنه اقتصاد سیاسی سرمایه داری نهفته است. مهم نیست قوانین چیست. نابرابری و جبر اقتصادی یک رکن اساسی سیستم سرمایه داری است. کسی که در خانواده امثال راکفلر و بیل گیتس بدینا می‌آید می‌تواند تا هفت نسل دست به سیاه و سفید نزند و لوکس ترین و راحت ترین زندگیها را داشته باشد. اما کسی که در طبقه کارگر

زندگی حق همه است. تامین معیشت حق همه است. برخورداری از آخرین دستاوردهای علمی و نعمات و خدمات رفاهی حق همه است. هر کس حق دارد هر جا می‌خواهد زندگی کند، هر موقع می‌خواهد سفر برود، زندگی اش دست خودش باشد، از هر چه برای زندگی خود و خانواده اش لازم دارد بهره مند شود، از آزادی بیقید و شرط بیان و عقیده و اعتراض و اعتصاب و تحزب برخوردار باشد و غیره. این امر جنبش کارگری است. بعنوان یک جنبش امری خواهان آزادی بشریت نه تنها از جبر سیاسی و اجتماعی بلکه از جبر اقتصادی ای است که پایه همه تبعیضات است. این ویژگی جنبش کارگری منشا کمونیسم و جنبش کمونیستی است که پائین تر به آن می‌پردازیم.

### سه جنبش سیاسی طبقاتی در ایران

جنبش سیاسی طبقاتی جنبشی است که قبل از هر چیز با آرمانش و با امرش و با فلسفه سیاسی اش، با ارزشهایش، با دیدش از دنیا، با دیدش از انسان و از جامعه معرفی و شناخته میشود. همانطور که در ابتدا اشاره کردم در شرایط حاضر ایران مشخصا سه جنبش؛ ملی-اسلامی، راست پروغرب، و کمونیسم کارگری را میتوان باز شناخت.

جنبش ملی - اسلامی در واقع بخشی از خود حکومت و مدافع نظام موجود است. این جنبش سابقه طولانی ای دارد. در دوره حکومت شاه این یک جنبش گسترده با شاخه های مختلف بود و بعد از سقوط شاه بقدرت رسید و جمهوری اسلامی را تشکیل

داد. خط استحاله بخشی از این جنبش است که به نوعی به اپوزیسیون رانده شده. اسلام و مقدسات اسلامی، شرقرذگی، اخلاقیات بغایت عقب مانده و ناسیونالیسم ضدغربی از جمله ارزشها و آرمانهای این جنبش است.

این جنبش خوشبختانه مدام ضعیف تر و حاشیه ای تر شده است و بعد از خیزش دیماه ۹۶ دیگر حرف و ادعائی ندارد، عقب نشسته و به موضع دفاعی افتاده است. خیلی از چهره هایش اظهار ندامت میکنند که اشتباه کردیم به روحانی یا خاتمی رای داده ایم و مدعی اند سرنگونی طلب شده اند. برخی از ملی اسلاميون حتی از سکولاریسم دم میزنند ولی در هر حال منظورشان از سرنگونی و سکولاریسم از یک نوع نظام اسلامی ملایم تر و منعطف تر فراتر نمیروند. تصور میکنند اگر جمهوری اسلامی تندرویهایش را کنار بگذارد و کمی از نظر ایدئولوژیک منعطف تر باشد میتواند کل ناسیونالیستها و اپوزیسیون راست را نیز به خود جلب کند و باقی بماند.

جنبش دیگر جنبش ناسیونالیسم راست طرفدار آمریکا و غرب است که سلطنت طلبان و جمهوریخواهان و نیروهای ناسیونالیستی بینابین این دو (جمهوری - سلطنت طلبان) متعلق به این جنبش هستند. این جنبش در دوره شاه وجود نداشت چون در حکومت بود. امروز به اپوزیسیون رانده شده و در مقابل حکومت قرار گرفته است. هدف و استراتژی این جنبش به نوعی بازگشت به شرایط دوران سلطنت است. نیروها و احزاب این جنبش در واقع گذشته را به عنوان آینده به مردم وعده میدهند. مستقل از اینکه این

نیروها مشخصا چه میگویند، صرفنظر از اینکه یکی میگوید اعلیحضرت همایونی، دیگری میگوید جمهوری، دیگری میگوید پادشاهی مشروط و غیره، - اینها بعدا وارد تصویر میشود - جنبش راست پروغرب یک جنبش واحد است که بر مبنای سرمایه داری بازار آزاد شکل گرفته و معتقدست این بهترین مدل برای ایران و همه جای دنیا است. عرق به مپهن، تمامیت ارضی، افتخار به نیاکان و کوروش، پیروی از سیاستهای دولت آمریکا و غیره از جمله اصول عقیدتی و آرمانی این جنبش است.

جنبش کمونیسم کارگری کمونیسم کارگری یک جنبش ضد کاپیتالیستی جهانی و همزاد طبقه کارگر است. اما بعنوان یک جریان و حزب سیاسی سابقه اش به انقلاب ۵۷ برمیگردد.

انقلاب ۵۷ در ایرانی که ۱۵ سال قبلش اصلاحات ارضی شده و سرمایه داری در آن مسلط شده بود اتفاق افتاد. اما جنبش چپ آن زمان بر متن شرایط پیشا سرمایه داری شکل گرفته بود. چپی که دعوايش با نظام نیمه مستعمره نیمه فئودال بود و عامل دیکتاتوری را امپریالیسم و وابستگی به امپریالیسم میدانست.

انقلاب ۵۷ بطور اجتماعی آن چپ را نقد کرد. طبقه کارگری که با اعتصابات خود کمر رژیم شاه را شکسته بود و همه جا شوراهايش را برپا کرده بود به نمایندگی و حزبی نیاز داشت که پرچم مبارزه علیه سرمایه داری را بلند کند. به حزبی نیاز داشت که اعلام کند دیکتاتوری عریان در ایران روبنای سرمایه داری است و علت این دیکتاتوری نه سلطه آمریکا و سگ زنجیری ادامه در صفحه ۵

از صفحه ۴

**جنبش‌های طبقاتی ...**

آمریکا بلکه سود آوری سرمایه است. اگر سگ زنجیری آمریکا دیکتاتور است بخاطر اینست که بورژوازی ایران برای حفظ منافعش ناگزیر است دیکتاتور باشد.

جمهوری اسلامی بقدرت رسید و حقانیت این نظرات ثابت شد. حکومتی مستقل تر از جمهوری اسلامی در ایران و در منطقه ندارید و در عین حال حکومتی از این جنایتکار تر هم نداشته ایم.

حزب کمونیسم کارگری در این نقد اجتماعی سرمایه داری در ایران ریشه دارد. کمونیسم کارگری در واقع اسم دیگری است برای کمونیسم واقعی. کمونیسمی که با نظام سرمایه داری میجنگد و همه مصائب و مشکلات جامعه را ناشی از سرمایه مینماید. جنبشی که آرمان و ارزشهایش برابری و آزادی و رفاه همه انسانها در ایران و در سراسر جهان و هدفش رهائی جامعه از هر نوع تبعیض و تفرقه طبقاتی و مذهبی و ملی و نژادی و جنسیتی است.

امر جنبش کمونیسم کارگری مبارزه با نظام کار مزدی است. و این یعنی رهائی نه فقط طبقه کارگر، بلکه رهائی همه جامعه از همه تبعیضات و بیحقوقیها و مصائبی که زندگی کارگران و نود نه درصد مردم را در چنگال خود میفشارد.

کمونیسم کارگری معتقد است تمام تبعیضات و تمام نابرابریها، از فقر و محرومیت تا شکاف عظیم بین فقر و ثروت و از سطره مذهب تا زن ستیزی و از ممنوعیت شادی و خنده رقص و آواز تا سرکوب اقلیتها و اعدامها و سرکوبها، همه اینها از یک واقعیت ساده

نشأت میگیرد: تامین و حفظ سود و استثمار! طبقه کارگر باید کار کند تا مفتخوران سرمایه دار، در ایران آیت الله های میلیاردر و وابستگانشان، فربه تر بشوند. مفتخورها پولدارتر بشوند و کارگران و توده مردم فقیرتر. همه مقدسات و خرافات و تابوهای مذهبی و قومی و راسیستی و ملی- میهنی و همه ماشین سرکوب و زندانها و ارتش و سپاه و بسیج و شکنجه و قصاص و غیره و غیره ضروری شده است تا این نظام حفظ بشود و سر پا بماند. امر کمونیسم کارگری در هم شکستن این سیستم ضد انسانی است.

**جنبش‌های طبقاتی و جنبش سرنگونی**

در امر تامین رهبری و همزونی بر جنبشهای اعتراضی و در جنبش سرنگونی نقش تعیین کننده را جنبش‌های طبقاتی - سیاسی ایفا میکنند و نه اعتراضات خیابانی. طبعا نهایتا خیابان تعیین تکلیف میکند. مبارزات کارگران و مبارزات مردم بالاخره باید میخ آخر را بر تابوت جمهوری اسلامی بکوبد و آنرا سرنگون کند. ولی اینکه در چه فضای، با چه افقی، با چه آمال و آرمانی این اتفاق میافتد، این از خود خیابان نشأت نمیگیرد. اینجا جنبش‌های سیاسی طبقاتی نقش تعیین کننده ای ایفا میکنند.

نفس اینکه از دیماه ۹۶ تا امروز یک جنبش گسترده و تعرضی علیه جمهوری اسلامی در جامعه شکل گرفته است و مردم حکم رفتن جمهوری اسلامی را در خیابانها اعلام کرده اند به این معناست که شرایط برای سربلند کردن چپ فراهم است.

اپوزیسیون راست اساسا با انقلاب مخالف است و آنرا هرج و مرج و پررو شدن بی سروپاها و غیره میداند. برای اپوزیسیون راست شرایط رکود سیاسی که بشود کودتا و ضدکودتا کرد، از بالا قدرت را جابجا کرد، روی بال ارتش آمریکا بقدرت رسید و غیره شرایط مطلوب و مساعدی است. در شرایط خیزشهای توده ای و فعال شدن خیابان تمام تلاش راست اینست که با کمترین تغییرات ممکن جنبش را بخواباند. تلاششان اینست که حداکثر چند تا آخوند جابجا بشود و کل نظام و ماشین دولتی دست نخورده باقی بماند.

نفس اینکه اعتصابات و تظاهراتهای رادیکال و ضد رژیم در دو سال اخیر شکل گرفته که نود و نه درصد شعارها و مطالباتش چپ و رادیکال است، ضد جمهوری اسلامی و حتی ضد سرمایه است، بروشنی نشام میدهد جامعه به چپ چرخیده است. ولی این هنوز و خودبخود به این معنی نیست که جامعه آلترناتیو چپ را انتخاب میکند. فاکتور تعیین کننده آنست که جنبش و حزب کمونیست کارگری در جامعه چه موقعیتی دارد و تا چه حد در شکل دادن به فضا و گفتمان سیاسی در یک سطح کلان اجتماعی موفق بوده است.

اجازه بدهید برای روشن تر شدن موضوع به نمونه انقلاب ۵۷ رجوع کنیم. در بحثهای اخیر خیلی میشنومیم که انقلاب ۵۷ از آنجا که چپ با نقد خمینی به میدان نیامد شکست خورد. ظاهرا باید به شعار مرگ بر شاه شعار مرگ بر خمینی هم افزوده میشد. این درک و ارزیابی اشتباهی از تحولات آن دوره است. انقلاب ۵۷ به این خاطر

شکست نخورد که چپ در خیابانها علیه خمینی و اسلامیون طرفدارش شعار نداد. در آن شرایط اگر هم چنین میکرد صدایش بجائی نمیرسید. اساس مسله دست بالا پیدا کردن نقد اسلامی و ارتجاعی شاه و آمریکا در جامعه بود. یک جنبش گسترده ضد-سلطنت- ضد آمریکا در اپوزیسیون شاه فعال بود که ارتجاعی ترین بخش اش را جلو کشیدند و او را بر کرسی رهبری انقلاب نشانند.

حزب و نمایندگی سیاسی جنبش کمونیسم کارگری در آن دوره وجود نداشت. اکثر قریب به اتفاق سازمانهایی که خود را کمونیست مینامیدند شاخه چپ جنبش استقلال طلبی- ضد سلطنتی- ضد آمریکائی - ناسیونالیستی- صنعتی گرا بودند. فدائی شاخه شریف و رادیکال و پیگیر این جنبش بود و خمینی شاخه فوق ارتجاعی اش. گفتمانی که در جامعه و در در میان کل نیروهای اپوزیسیون شاه مسلط بود یک گفتمان و یک پارادایم و یک فضای ملی- اسلامی- صنعتی گرا بود. تمام نیروهای چپی که در آن دوره مارکسیسم انقلابی به نقد کشید به این جنبش متعلق بودند. به همین دلیل وقتی خمینی بقدرت رسید بخشی از او حمایت کردند، بخشی ساکت شدند و بخشی هم برخورد دوگانه کردند. که این برخورد دوگانه را تا همین امروز دارند ادامه میدهند. نمونه هایش را هر وقت تنش میان آمریکا و جمهوری اسلامی بالا میگیرد مشاهده میکنیم.

بنابراین مساله این نیست که گویا ضعف این بود که چپ علیه خمینی به خیابان نیامد. اولاً نمی خواست و

نمیتوانست این کار را بکند چون جنبه ضد آمریکائیگری خمینی را قبول داشت. چون با او هم جنبشی و هم افق بود. و ثانيا وقتی انقلاب شروع شد این چپ، و هر نیروی اپوزیسیون دیگری، حتی اگر علیه خمینی به خیابان می آمد بجائی نمی رسید. دیگر دیر شده بود. چپ می بایست از مدتها قبل نه تنها با خمینی بلکه با کل جنبش ملی-اسلامی تعیین تکلیف میکرد. در مقطع انقلاب فضا و پارادایم سیاسی با این جنبش بود و نه چپ و نه هیچ نیروی دیگری نمیتوانست در آن فضا عرض اندام کند.

یک نمونه گویا عملکرد جبهه ملی و شاپور بختیار است. بختیار کسی بود که در واقع اعلام کرد خمینی را نمیخواهیم. گفت آقا برود قم و فقط باصطلاح فقاقت کند و نه ولایت. و قدرت را بدهند بدست نهضت آزادی و جبهه ملی. توافقات پشت پرده ای هم صورت گرفته بود. خمینی هم ابتدا به قم رفت. ولی مردم شعار میدادند بختیار نوکر بی اختیار. چون آن انقلاب نبضش با ضدیت با شاه میزد و مرگ بر شاه را خمینی نمایندگی میکرد و نه بختیار. چون فضا و گفتمان سیاسی در جنبش ضد شاهی و در انقلاب را جنبش ملی اسلامی ساخته و پرداخته بود و خمینی این جنبش را نمایندگی میکرد. در واقع انقلاب ۵۷ به خاطر غیاب کمونیسم کارگری، یعنی کمونیسم ضد کاپیتالیستی و نه شاخه چپ ناسیونالیسم ضد غرب، و دست بالا داشتن جنبش ملی-اسلامی شکست خورد.

امروز هم حلقه اصلی در امر تامین همزونی و رهبری ادامه در صفحه ۶

از صفحه ۵

## جنبش‌های طبقاتی ...

انقلاب نقش جنبش‌های طبقاتی در شکل دادن به فضای سیاسی و اعتراضی جامعه است. هر اندازه هم که خیابان چپ باشد و اعضا و اکتیویست‌های حزبی مثل ما هم در آن دخیل باشند، بدون دست بالا پیدا کردن افق و چشم انداز و فضای و پارادایمی که امروز حزب کمونیسم کارگری نمایندگی میکند انقلاب بجائی نرسد. در جنبش‌های اعتراضی و در خیابان باید فعالانه دخالت کرد ولی اگر میخواهید به پیروزی برسید باید به فضا و گفتمان سیاسی کمونیستی در یک مقیاس کلان اجتماعی شکل بدهید.

گره مساله اینجاست. مساله بر سر اینست که کدام جنبش سیاسی - طبقاتی فضا و پارادایم اعتراضات اجتماعی را ساخته است؟ انقلابیگری و رادیکالیسم با چه چیزی تداعی میشود؟ با کدام آرمانها و ارزشها و ایده آله و اهداف؟ اگر فضای سیاسی جامعه و آرمانها و ارزشها را جنبش کمونیسم کارگری ساخته باشد آتوقت در خیابان هم حرف آخر را او خواهد زد. در این صورت نیازی به نقد خیابانی نیروهای اپوزیسیون نخواهید داشت.

## جنبش سرنگونی و

### اپوزیسیون راست

کسب رهبری و هژمونی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی مستلزم نمایندگی کردن امر سرنگونی حکومت به جامع ترین و عمیق ترین شکل است. امری که در ادبیات حزب ما "تعمیق نه مردم" نامیده میشود. تاکید ما بر تعمیق نه مردم و رادیکال ترین تبیین

از سرنگونی به این معنی است که هر تبیین و روایت الکن و سازشکارانه ای را به نقد میکشیم. ما اجازه نمیدهیم ایستگاه بین راه تعریف کنند. اجازه نمیدهیم سرنگونی طلبی را رقیق کنند. اجازه نمیدهیم با کمترین تغییر در بالا اعلام کنند "تمام شد، به خانه بروید".

استراتژی اپوزیسیون راست اینست که سیستم اقتصادی اداری موجود حفظ بشود، ارتش و حتی سپاه پاسداران حفظ بشود، بوروکراسی حفظ بشود و تنها آخوندها، آنها نه همه "روحانیون"، کنار بروند. هدف اپوزیسیون راست اینست که با کمترین تغییرات نظام سرمایه را در ایران حفظ کند. وظیفه ما اینست که حداکثر تغییرات را متحقق کنیم. ازینرو نقد سیاسی و پیگیر اپوزیسیون راست در رابطه با تحولات انقلابی و در جنبش سرنگونی جزء لاینفکی از استراتژی ما برای تامین رهبری و هژمونی کمونیستی است.

ما در جنگی که با جمهوری اسلامی داریم باید به معنی عمیق و همه جانبه و ریشه ای پرچم سرنگونی نظام را بالا ببریم. و هر کس از مجاهد و سلطنت طلب تا نیروهای قومی و غیره در این سرنگونی طلبی رادیکال خلی ایجاد کند، تبصره بگذارد، تخفیف بدهد، باید قاطعانه نقد بشود. حزب ما در تمام دوران فعالیتش همین خط را دنبال کرده و این امر بویژه امروز اهمیت تعیین کننده ای در پیشروی های بیشتر و تامین رهبری و هژمونی حزب ایفا میکند.

متد ما در برخورد به جنبش‌های اعتراضی جنبش‌های توده ای اعتراضی را میتوان تا حد

زیادی جزء شرایط عینی بشمار آورد. شما نمیتوانید توده مردم را نقد کنید که چرا این شعار را داده اند و آن شعای را نداده اند. حتی نمیتوانید توده مردم را نقد کنید که چرا راست را انتخاب کردید و چپ را انتخاب نکردید. چنین نقدی به خود چپ بر میگردد. این امکان وجود دارد که توده مردم در انقلابی بر سر خواسته‌های برحق و انسانی شان یک جریان راست و حتی راسیست را انتخاب کنند. بقول منصور حکمت "جامعه از طریق مذهب، از طریق ناسیونالیسم، از طریق اصلاح طلبی، از طریق لیبرالیسم سعی میکند دردش را بگوید." ولی در چه شرایطی این اتفاق می افتد؟ وقتی که جریان رادیکال کمونیستی آن حضور و آن موقعیت و جایگاه را در جامعه نداشته باشد که از جانب توده مردم معترض قابل انتخاب باشد.

مردم در اعتراضاتشان به جنبش‌های حاضر و فعال در صحنه دست میبرند و نیروی را انتخاب میکنند که بتوانند درد و اعتراضشان را بیان کنند. رادیکال ترین حزب موجود را که در ناصیه اش می بینند میتواند قدرت را بگیرد انتخاب میکنند و اگر شما حضور نداشته باشید نمیتوانید مردم را ملامت کنید. بقول منصور حکمت کسی نمیتواند بخاطر غیبت خودش تاریخ را سرزنش کند. مردمی که میخواهند آزاد بشوند به هر امکانی دست میبرند. و معمولا به حزبی روی می آورند که نه تنها گمان میکنند به خواسته‌هایشان جواب خواهد داد بلکه میتواند قدرت را بگیرد و نگاهدارد و جامعه را اداره کند. اگر شما بعنوان چنین حزبی حضور داشته باشید شما را انتخاب خواهند

کرد. حضور داشته باشید یعنی؛ در میدان باشید، یعنی در دل جنبش سرنگونی، در دل جنبش کارگری فعال باشید و دخیل باشید، و مهمتر از همه همانطور که بالاتر اشاره کردم، به فضا و پارادایم و گفتمان رادیکال و کمونیستی در یک سطح کلان و اجتماعی شکل داده باشید.

حزب کمونیست کارگری برای تحقق این شرایط مبارزه میکند و تا کنون نیز دستاوردهای زیادی داشته است. بقول منصور حکمت کمونیسم باید اجتماعا انتخاب بشود و حزب ما از همه خصوصیات برای انتخاب شدن از جانب کارگران و توده مردمی که رهائیشان در گرو پیروزی طبقه کارگر است، برخوردار است.

## حکومت کارگری و آزادی احزاب

یکی از دوستان در مورد رابطه حکومت کارگری و آزادی احزاب سئوالی از من پرسید که مناسب است اینجا به آن جواب بدهم.

حکومت کارگری دیکتاتوری است به این معنا که هر دولتی دیکتاتوری است. تا دولت هست دیکتاتوری یک طبقه معین حاکم است. ولی دیکتاتوری طبقه کارگر از لیبرال ترین دموکراسی های بورژوائی - مثلا سوئد یا سوئیس - هم آزاد تر و متمدنانه تر است. اگر چنین نبود مطلوبیتی برای کسی نمیداشت.

دیکتاتوری سرمایه داری فقط در ایران و کشورهای باصطلاح جهان سومی حاکم نیست. جمهوری اسلامی وحشی ترین نوع دیکتاتوری بورژوازی است اما تنها شکل آن نیست. سئوال اینست که دیکتاتوری سرمایه در

کشورهای نظیر آمریکا و انگلیس و سوئیس خودش را در چه نشان میدهد؟ عبارت دیگر اساس و جوهر مشترک دیکتاتوری سرمایه، از آمریکا و اسکانداویا گرفته تا ایران و عربستان سعودی و برزیل و نیجریه کدامست؟ جواب روشن است: تقدس و برسمیت شناسی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید دیکتاتوری سرمایه یعنی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید محترم است و طبق قانون اساسی برسمیت شناخته میشود و کسی که این اصل را نقض کند مجرم شناخته میشود و به زندان می افتد.

بخاطر دارم در اعتصاب کارگران معدن در انگلیس دوره تاچر در دهه هشتاد کارگر اعتصابی ای را محاکمه و محکوم کردند برای اینکه ذغال به خانه اش برده بود. میخواستند کمر اعتصاب را بشکنند. کارگر محاکمه شده در دفاعیاتش گفت پول این ذغال را من و پدران و پدرانم با خون و عرقمان در معادن ذغال پرداخته ایم. این حرف بجائی نمی رسد چون طبق قانون سرمایه داری اقدام آن کارگر دزدی محسوب میشود! محصول کار خودتان را به خانه ببرید دزدی کرده اید! سرمایه دار دارد دسترنج کارگر را میدزدد ولی کارگر بعنوان دزد محاکمه و محکوم میشود!

دسترنج کارگر متعلق به سرمایه دار یعنی کسی است که دست به سیاه و سفید نزده است. این اساس دیکتاتوری سرمایه است. مهم نیست دولت چقدر لیبرال است و یا چقدر حقوق و مزایا به کارگر میدهد یا چقدر باز و مدرن است. اینها بعد وارد تصویر میشود. ادامه در صفحه ۷

از صفحه ۶

**جنبش‌های طبقاتی ...**

دیکتاتوری سرمایه داری یعنی تقدس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و تبدیل کار و فعالیت آزادانه به "شغل"، به جبر اقتصادی ای که بالاتر توضیح دادم. شما پول نداری غذا نخور، خانه نداشته باش، درس نخوان. اگر والدین ات فقیرند تو هم نمیتوانی داشته باشی. این دیکتاتوری سرمایه است.

همین را معکوس کنید به دیکتاتوری پرولتاریا میرسید. اساس دیکتاتوری پرولتاریا ممنوعیت استثمار و ممنوعیت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است. دیکتاتوری پرولتاریا در برسمیت شناسی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و بردگی مزدی و دیکتاتوری طبقه کارگر در ممنوعیت آن متجلی میشود. در اولین بند قانون اساسی که بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در ایران نوشته میشود ممنوعیت استثمار، ممنوعیت بردگی مزدی و ممنوعیت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید قانونیت خواهد یافت و اعلام خواهد شد. آلترناتیو ما مالکیت دولتی، نظیر جامعه شوروی، نیست بلکه مالکیت و کنترل و اداره اشتراکی کل جامعه بر وسائل تولید از طریق شوراهای است.

حکومت کارگری از نظر مضمون بردگی مزدی و جبر اقتصادی را بر می اندازد و از نظر ساختاری متشکل از شوراهای مردم است. به همین خاطر حکومت کارگری دموکراتیک ترین نوع دولت است. اگر در سوئیس یا در فرانسه یا در هر دموکراسی لیبرالی دیگری چهار سال یکبار مسئولین را انتخاب میکنند در دولت شورایی

مردم میتوانند هر وقت اراده کنند مسئولین را عزل و نصب کنند.

آیا احزاب تعطیل میشوند؟ بهیچوجه! ما فقط احزاب و نیروها سیاسی دخیل در حکومت اسلامی که در کشتار و جنایت علیه مردم ایران دست داشته اند را ممنوع میکنیم. اینها مجرم اند و باید محاکمه بشوند. ولی بقیه احزاب و نیروهای سیاسی از مجاهد و سلطنت طلب و غیره آزادند. همه احزاب حق دارند حتی برای بدست گرفتن قدرت فعالیت کنند. ظرف این فعالیت شوراهای هستند. برای دخالت در حاکمیت و اداره جامعه باید نظر شوراهای را به سیاستهای خود جلب کنید. حتی در صورتیکه حزبی رای اکثریت شوراهای را با خود داشته باشند میتواند قانون اساسی را تغییر بدهد. از نظر قانونی و حقوقی احزاب این حق را دارند. اما بطور واقعی از آنجا که قانون اساسی سوسیالیستی ثمره انقلاب سوسیالیستی است، تغییر آن مستلزم یک تحول اساسی در جامعه یا بعبارت دقیق تر یک ضد انقلاب پرولتاریائی علیه نظام سوسیالیستی است.

همانطورکه ممنوعیت استثمار در قانون اساسی جوامع موجود مستلزم انقلاب است عکس آن هم عملاً میتواند با یک ضد انقلاب متحقق بشود.

در رابطه با نقش احزاب در دولت و در قدرت سیاسی هم رای شوراهای ملاک است. در جوامع امروز مکانیسم سهمین شدن در قدرت رای پارلمان است و در نظام سوسیالیستی رای شوراهای باید شوراهای را قانع کنید. منتخبین شوراهای، مسئولین و کابینه و هیات دولت را تشکیل میدهند. اگر اکثریت

شوراهای قانع شد که بردگی مزدی و سازماندهی اقتصاد حول سودآوری و بهره کشی خویست لابد کمونیستها را پائین میکشند و به نیروهای راست رای میدهند. اینجا دیگر شرایط مبارزه طبقاتی - این بار طبقه کارگر در قدرت و طبقه سرمایه دار در اپوزیسیون - و مشخصاً موفقیت کمونیسم کارگری بقدرت رسیده در پیاده کردن برنامه سوسیالیستی اش تعیین کننده است.

بنابراین نظام شورایی نه تنها مغایرتی با آزادی احزاب ندارد بلکه بازترین و دموکراتیک ترین و آزادانه ترین راه دخالت احزاب در قدرت سیاسی است. ما با اعتماد به نفس این آزادیها را اعلام و عملی میکنیم چرا که معتقدیم مردم آزاد و رها شده از جبر اقتصادی علیه منافع خودشان رای نمیدهند. نود و نه درصدیها که از سلطه سرمایه در رنج هستند علیه نظامی که سرمایه داری را نفی کند، یعنی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید لغو بشود و مالکیت اشتراکی برقرار بشود، رای نخواهند داد!

شما استثمار را ممنوع کنید، رفاه و آزادیهایی که در برنامه یک دنیای بهتر و در منشور انقلاب حزب آمده است را متحقق کنید و بگذارید هر حزب دیگری تلاش کند قدرت را از دست شما بگیرد. کار بسیار سختی خواهد بود!

حزب ما توانائی تحقق آزادیهای بدون قید و شرط را دارد. حزبی نمیتواند این را تحمل کند که میخواهد از منافع یک اقلیت ناچیز در جامعه تحت عنوان منافع مردم یا منافع ملی دفاع کند! مائی که از منافع توده عظیم مردم به نام مردم دفاع

میکنیم نیازی به سانسور نداریم. نیازی به زندان و بگیر و ببند نداریم. بگذار همه بیایند حرفشان را بزنند.

ما همیشه گفته ایم آزادی با قید و شرط آزادی نیست. آزادی با قید و شرط همان استبداد است. یکی قید و شرطش اسلام و مقدسات دینی است و دیگری آب و خاک و مقدسات ملی - میهنی. مذهب و عرق ملی، مقدسات اسلامی و تمامیت ارضی خط قرمز نیروهای اپوزیسیون راست است. اما ما کمونیستها هیچ محدودیت و خط قرمزی در مورد آزادیهای سیاسی و مدنی نداریم. اساس سرکوب و عدم برسمیت شناسی آزادی اینست که میخواهند منافع اقلیت را بجای اکثریت جا بزنند. در این حالت سیاست به تخصص تبدیل میشود. خیلی سخت است که سیاستمداری بگوید جنگ به نفع صلح است. خیلی سخت است که بگویند ریاضت کشی به نفع فقرا است! هنر میخواهد! این هنر را در آکادمیهایشان درس میدهند و سیاستمدار حرفه ای تربیت میکنند!

نظام سوسیالیستی به سیاستمدار حرفه ای احتیاجی ندارد. چون به هنر جایگزین کردن نود و نه درصدیها با یک درصدیها احتیاجی ندارد! دفاع از منافع توده مردم راحت ترین کار است. خود مردم این کار را میکنند. شما مردم را در شوراهای سازمان بدهید ببیند چه کسی میتواند قدرت را از دستشان درآورد. یک زمانی آخوندی به اسم قرائتی میگفت پنج تومن به آخوند بدهید نمیتوانید پس بگیرید حالا میخواهید قدرت سیاسی را پس بگیرید؟! عکس این قضیه هم صادق است. قدرت سیاسی را داده اید بدست

مردم حالا میخواهید کاپیتالیسم را احیا کنید؟ نمیتوانید! حکومت شورایی شکل مناسبی برای احیای بردگی مزدی نیست!

جامعه کمونیستی مورد نظر ما تماماً در مقابل مدلی است که استالین و یا ماو و یا دیگر انواع باصلاح "سوسیالیسمهای موجود" بدست داده اند. این مدلها تماماً به ضرر ما کمونیستهای کارگری تمام شده است. در روسیه دیکتاتوری پرولتاریا را با استبداد نوع تزاری اشتباه گرفتند. لقب تزارهای سرخ از اینجا می آید. دیکتاتوری پرولتاریا در سرمایه داری نوپای از فئودالیسم رها شده را در چین با آزادیهای سوسیالیستی اشتباه گرفتند. آزادی سوسیالیستی اینها نیست. اولین شرط آزادی سوسیالیستی رهائی از اجبار کار برای تامین معیشت است. این را شما تضمین نکنید و اجازه بدهید هر حزبی میخواهد درست کنند. حزب استثمار، حزب سرمایه، حزب اسلام، حزب لیبرال. نه کسی را سرکوب میکنیم، نه زندانی سیاسی داریم و نه تفتیش عقاید و نه در روزنامه ای را می بندیم.

این امکان و آینده ای است که ما می بینیم و برای آن مبارزه میکنیم.\*

**"مبنای انقلاب کارگری بشریت است، مبنای آزادی کارگر بشریت است، و مبنای مارکسیسم آزادی بشریت است."**  
منصور حکمت

## سه منشاء منصور حکمت



مصطفی صابر

چند روز دیگر، چهارم ژوئیه، سالروز درگذشت منصور حکمت است. فکر کردم از این فرصت استفاده کنم (۱) و چند کلمه ای در مورد منصور حکمت صحبت کنم و یادش را گرامی بداریم. خطابه فقط به دوستانی که اینجا هستند و اغلب منصور حکمت را می‌شناسند نیست. بلکه بخصوص جوانان در ایران است. چرا که منصور حکمت فی الحال نقش مهمی در اوضاع ایران ایفاء کرده و دارد میکند و باید او را شناخت.

اگر برای مثال فرهنگ سیاسی معینی در ایران هست و مثلا خیلی از مردم مخالف مجازات اعدام هستند، اینکه حقوق کودک محترم است، آزادی خواهی خیلی رادیکالی در ایران هست، برابری زن و مرد مساله خیلی مهمی است و مبارزه گسترده ای حول آن صورت میگیرد، و خیلی جنبه های دیگر فرهنگ سیاسی پیشرویی که در بین مردم ایران هست، بنظر من، مدیون کمونیست هایی چون منصور حکمت، و بخصوص منصور حکمت، است. او آرمان های کارگران، زنان و جوانان ایران را تبدیل کرد به یک برنامه سیاسی. تبدیل کرد به یک فعالیت سیاسی گسترده و تاثیرگذار. تبدیل کرد به چیزی که میشود حول این آرمانها و آرزوها حزب و تشکل درست کرد. او به مبارزه کارگران و مردم ایران فوکوس داد، جهت داد. او به تلاش های گسترده و عظیم اجتماعی که فی الحال برای یک زندگی بهتر وجود داشت جهت داد و نقش تعیین کننده ای در این رابطه ایفاء کرد.

بوده ایم. کارگران، پرولترهای صنعتی، کمونیست ها در پاپیش این مدنیت و دستاوردهای جامعه بشری بوده اند. هر کسی میدانند این حق رای عمومی که ما در غرب داریم اساسا محصول مبارزه جنبش کارگری و تلاش های کارگران و کمونیست هاست. چه "حق رای همگانی" (منظور رای فارغ از شرط مالک بودن) که جنبش "چارتیست ها" در انگلیس شروع کردند، و چه حق رای زنان، که در تحقق و جا انداختن آن جنبش های کارگری و سوسیالیستی و بویژه انقلاب کبیر کارگران روسیه نقش تعیین کننده ای داشتند. تا بیمه بیکاری، محدود کردن ساعت کار، حقوق اجتماعی و مدنی، آزادی های سیاسی و دیگر مشخصه های مدنیت غربی همه اساسا بنوعی محصول عروج و مبارزه پرولتاریای صنعتی غرب است. منصور حکمت با این فرهنگ در ایران هم که هست آشناست. اما برای ادامه تحصیل به لندن میرود و آنجاست که بطور مستقیم با این فرهنگ و بخصوص آخرین دستاوردهای آن در آلمان، یعنی جنبش های اجتماعی و سیاسی دهه ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم میلادی بطور فعال آشنا میشود و آزادیخواهی اش را از اینجا میگیرد. بر خلاف خیلی متفکران و شخصیت های سیاسی ایرانی که منشاء خودشان را به انقلاب مشروطه و فعالیت های حزب توده و نظیر آن وصل میکنند، منصور حکمت از این گذشته ها منشاء نمی گیرد. منصور حکمت از دل تحویل و تحول چپ سنتی ایران بیرون نمی آید. منصور حکمت پروسه سیاسی شدنش در انگلیس و بخصوص در اثر آشنایی

مستقیم با مارکس و مارکسیسم صورت میگیرد. این نکته مهمی است. هیچ رگه از شرق زدگی و "فرهنگ خودمان است" و از این قبیل در منصور حکمت نیست. یک رگه انسانی و جهانی و جهانشمول از همان ابتدا در دیدگاهش هست که از فرهنگ سیاسی غرب به معنایی که گفتم میگیرد و به آن پابند است.

اما در مورد منشاء دوم، مارکسیسم؛ این برای توضیح منصور حکمت خیلی تعیین کننده است. در واقع خواندن مارکس هست که منصور حکمت را به نوعی متولد میکند. یک گفتگوی جالبی رادیو انترناسیونال با او کرده تحت عنوان "از نزدیک و خصوصی"، آنجا خود او توضیح میدهد که چطور خواندن کاپیتال مارکس چه تاثیر تعیین کننده ای بر او و برای درک اوضاع معاصر و مناسبات حاکم بر جهان داشته است. این تعلق فکری و سیاسی او به مارکسیسم را او میتوان دید. یک عامل مهم که او میتواند تاثیر زیادی بر فضای فکری چپ ایران و شکل دادن به یک فرهنگ سیاسی جدید بگذارد از اینجا می آید که او مارکس را عمیق خوانده و خوب فهمیده و میتواند بر مبنای آن اوضاع ایران را توضیح بدهد. شما بعضی هاتان به یاد دارید که تا قبل از منصور حکمت، چپ ایران معتقد به بورژوازی ملی و مترقی بود و میگفت باید با آن متحد شد. کسی که این چپ را در این رابطه زیر و رو کرد منصور حکمت بود. "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" که منصور حکمت نوشت به این توهم پایان داد. اما منصور حکمت فقط طرفدار و پیرو مارکس نیست.

او مارکسیسم را به جلو برد. خیلی عرصه های نظری مارکسیسم را بسط و گسترش داد. مارکسیسم، بعنوان علم و یک شاخه از دانش بشری، را به پیش راند. برای مثال اگر نظریه مارکسیستی در مورد دولت را در نظر بگیرید، لنین کتاب دولت و انقلاب را دارد که بیشتر بازگویی و توضیح تزا و نکات مارکس و انگلس است. اما نوشته منصور حکمت در مورد "دولت در دوره های انقلابی" واقعا یک درافزوده بر تئوی مارکسیستی دولت است. یک بحث کلیدی و اساسی است که خیلی چیزها را در دوره ما توضیح میدهد و از جمله نقش مهمی در نقد سوسیالیستی تجربه شوروی دارد. یا اگر به نقد منصور حکمت به مساله شوروی دقت کنید، می بینید که درک عمیق و مارکسیستی از اقتصاد سیاسی سرمایه داری و سوسیالیسم در آن هست که منحصر بفرد و روبه جلو است. این لیست درافزوده های او بر تئوری مارکسیستی طولانی است. مثلا بحث او در مورد مساله ملی و ناسیونالیسم درافزوده های جدیدی دارد. یا نقد او از دمکراسی همینطور. بحث های او در مورد مبارزه طبقاتی، تعریف و جایگاه جنبش ها، درک از انقلاب، تبیین رابطه حزب و جامعه و قدرت سیاسی و غیره همه گوشه هایی از درافزوده های او به مارکسیسم است که اهمیت جهانی دارند. و بالاخره منشاء سوم منصور حکمت که اشاره کردم و خیلی هم مهم است انقلاب 57 است. آن انقلاب و عروج طبقه کارگر در این انقلاب و بخصوص جنبش شورایی اش نقش مهمی در شکل دادن به تفکر و شخصیت سیاسی منصور حکمت دارد. این ادامه در صفحه ۱۱



## اسماعیل بخشی و ماجرای بازداشت شدگان نیشکر هفت تپه

طوماری حمایتی با  
بیش از هزار امضا



شهلا دانشفر

اسماعیل بخشی رهبر محبوب کارگران نیشکر هفت تپه از سی ام دیماه تا کنون در زندان است. جرم او این است که فریاد اعتراض کارگران نیشکر هفت تپه علیه فقر، تبعیض و نابرابری و بساط دزدسالار حاکم بود. اما جمهوری اسلامی با اتهاماتی چون "اخلال در نظم عمومی"، "اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی"، "مشارکت در تشکیل گروه با هدف برهم زدن امنیت" نشر اکاذیب، فعالیت تبلیغی علیه نظام و توهین به مقامات "بخشی را بازداشت و زندانی کرده است. در کنار اسماعیل بخشی سپیده قلیان دختر جوانی ایستاده است که به جرم حمایت از مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه و حمایت از کیفرخواست بخشی علیه زندان و شکنجه همزمان با وی بازداشت شد. به او نیز ۴ اتهام از جمله "فعالیت تبلیغی علیه نظام، اجتماع و تبانی برای ارتکاب جرم علیه امنیت کشور، همکاری با گروه‌های معاند و اخلال در نظم عمومی" تفهیم شده است. سپیده قلیان در سیزدهم خرداد ماه به زندان فرچک ورامین انتقال یافت. علی نجاتی عضو هیات مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه یکی دیگر از کسانی است که به جرم دست داشتن در اعتصاب نیشکر هفت تپه در آبانماه ۹۷ دستگیر و بعد به قید وثیقه آزاد شد. اکنون نیز بعد از بازجویی‌های بسیار، در یازدهم تیرماه از طرف دادگاه

زندان اوین انتقال داده شدند و در نهم اردیبهشت در شعبه ۷ دادرسی اوین مورد بازپرسی قرار گرفتند. سپس در بیست و دوم اردیبهشت ماه آخرین جلسه رسیدگی به اتهامات آنها و نیز ساناز الله یاری و امیر حسین محمدی فرد تحت عنوان آخرین دفاع در همان شعبه برگزار گردید. پس از آن در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ماه غسل محمدی و علی نجاتی نیز به همین شعبه احضار گردیدند و مورد تفهیم اتهامات جدید قرار گرفتند.

بر اساس خبرها "ارتباط با یکی از گروه‌های مخالف نظام" از جمله اتهامات جدیدی است که در ارتباط با متهمین پرونده بازداشت شدگان نیشکر هفت تپه در جلسات بازپرسی‌ها مطرح شده است. بدنبال این بازپرسی‌ها پرونده بازداشت شدگان هفت تپه به دادگاه انقلاب تهران ارسال شده و برای آزادی موقتشان قرار وثیقه تعیین گردیده است. اوین با قبول وثیقه و آزادی آنان مخالفت کرده است. خلاصه کلام اینکه همه این بازداشت‌ها، احضار کردنها و بازپرسی‌ها در ارتباط با پرونده سازی‌های کذابی حکومت و تکمیل مستند مفتضحانه "طراحی سوخته" اش، علیه اسماعیل بخشی و علیه مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه صورت گرفته است و بیش از هر چیز استیصال و زبونی جمهوری اسلامی را به نمایش میگذارد.

واقعیت اینست که اسماعیل بخشی برای مردم تداعی کننده آزادی خواهی، برابری طلبی و گفتمان اداره شورایی و سمبل اعتراض علیه شکنجه و زندان است و در

قلیشان جا دارد. از همین روست که جمهوری اسلامی از نزدیک شدن به پرونده بخشی هراس دارد، چرا که بخشی تنها نیست بلکه او با پرچمی که بدست گرفت هم اکنون به جنبشی تبدیل شده است. به عبارت روشنتر جمهوری اسلامی اسماعیل بخشی را دستگیر زندانی کرد. سپیده قلیان و دیگر بازداشتی‌های نیشکر هفت تپه را بخاطر پرونده سازی کذابی اش علیه بخشی، در بازداشت نگاهداشت. اما نمی تواند جنبشی که با اسماعیل بخشی به پا شده است، جنبشی که با شعار "من هم شکنجه شدم" در دفاع از کیفرخواست بخشی قد علم کرد را محبوس کند. امروز جنبش آزادیخواهی، جنبش اداره شورایی، جنبش علیه شکنجه و زندان در کف خیابان است. و دیدیم که در پاسخ به آن، تشکل‌های کارگری در پیشاپیش اعتراضات جامعه در بیانیه‌های اول ماه مه خود از آزادی احزاب و حق تحزب سخن گفتند. جمهوری اسلامی بازنده پرونده نیشکر هفت تپه است.

### کارزار برای آزادی اسماعیل بخشی و همه بازداشت شدگان نیشکر هفت تپه

کارزار در حمایت از اسماعیل بخشی، کارزار جنبش آزادیخواهی است که آلترناتیو شورا است. خواست فوری این کارزار آزادی تمامی بازداشت شدگان است. این کارزار از آغاز شکل گیری اش یعنی از آبانماه ۹۷ که اول بار بخشی را بازداشت کردند تا کنون مرحله‌ای را طی کرده و همراه با خود دستاوردهایی مهمی به ارمغان آورده است. آبانماه ۹۷

اولین مرحله این کارزار بزرگ تاریخی بود که بعد از دستگیری اسماعیل بخشی همراه با دیگر اعضای هیات نمایندگی کارگران نیشکر هفت تپه در کوران مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه آغاز شد. در آن هنگام در اعتراض به این دستگیری‌ها شهر شوش به حرکت درآمد و بدنبال آن جنبشی شکل گرفت که با شعار "ما همه بخشی هستیم" صدای رسایش را در دانشگاهها و در میان معلمان و بازنشستگان و بخش‌های مختلف جامعه شنیدیم. حول این کارزار شبکه‌ای از همبستگی مبارزاتی در جامعه شکل گرفت و این همبستگی‌ها بطور بیسابقه‌ای با حمایت‌های وسیع بین‌المللی روبرو گردید. مرحله دیگر آن بعد از آزادی موقت اسماعیل بخشی و بعد از مدتی قد علم کردن او با کیفرخواستش علیه شکنجه و زندان بود. کیفرخواست بخشی با موجی از حمایت و همبستگی پاسخ گرفت و با اعلام آن جنبش دادخواهی به هشک #مین هم شکنجه شده‌ام، به میدان آمد. مرحله سوم بعد از پخش نمایش زبوانه "مستند طراحی سوخته" علیه اسماعیل بخشی، علی نجاتی و دیگر بازداشت شدگان نیشکر هفت تپه در ۲۹ دیماه بود که در روز بعدش اسماعیل بخشی و سپیده قلیان بخاطر اعتراضشان به شکنجه و زندان بازداشت شدند. این فیلم مستندی بود که در جریان بازداشت و بازجویی پیشین این افراد توسط شکنجه‌گران زندان و از "اعتراف" گیری‌های اجباری آنان در زیر شکنجه سرهم بندی شده بود. با این "مستند" سازی زبوانه جمهوری اسلامی تلاش کرد ادامه در صفحه ۱۰

## از صفحه ۱ اسماعیل بخشی و

که مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه و جنبش عظیمی که همراه با آن با گفتمان های آزادیخواهانه و برابری طلبانه به حرکت در آمد را تخطئه کند و آنرا به حساب توطئه های آمریکا و تحریم اقتصادی بگذارد و همه این کارها مقدمه ای برای پرونده سازی های کذایی جدیدی برای آنان بود. اما تقلاهای زبونه حکومت و پخش فیلم مسخره "طراحی سوخته" با موجی از اعتراض در سطح جامعه پاسخ گرفت و خود به نقطه عطفی در مبارزات مردم علیه شکنجه و زندان تبدیل شد. از جمله کارزار حمایت از اسماعیل بخشی و بازداشت شدگان نیشکر هفت تپه بار دیگر با قدرت قد علم کرد و جامعه در کف خیابان با شعار "توب، تانک، مستند، دیگر اثر ندارد" پاسخ دندان شکنی به این سرکوبگری ها داد و از جمله شعار "ما همه بخشی هستیم" در تجمعات اعتراضی معلمان و بازنشستگان سر داده شد. این اعتراضات انعکاس وسیع جهانی پیدا کرد و از سوی نهادهای بین المللی این سرکوبگریها به شدیدترین شکل محکوم گردید. در همین راستا "کمپین برای آزادی کارگران زندانی" بلاوقه کارزار در همبستگی با مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه و برای آزادی اسماعیل بخشی رهبر محبوب این کارگران و دیگر بازداشتی

های آن را به پیش برده است. تلاش کرد صدای اسماعیل بخشی باشد. صدای جعفر عظیم زاده و اسماعیل عبدی در اعتراض به امنیتی کردن مبارزات باشد. از جمله یک بند قطعنامه این کمپین با عنوان حکومت اسلامی باید از سازمان جهانی کار اخراج شود، حمایت از کیفرخواست اسماعیل بخشی، خواست آزادی فوری او، سپیده قلیان و تمامی زندانیان سیاسی و لغو تمامی پرونده های امنیتی تشکیل شده برای کارگران، معلمان و فعالین اجتماعی بود. این قطعنامه از سوی چندین اتحادیه بزرگ جهانی امضا شد. با همین کارزار امسال فعالین این کمپین و حزب کمونیست کارگری در اعتراض به حضور جمهوری اسلامی در اجلاس سازمان جهانی کار، در برابر سالن برگزاری کنفرانس سالانه این سازمان تجمع اعتراضی برپا کردند و در آنجا عکس بزرگ اسماعیل بخشی و سپیده قلیان و دستگیر شدگان به اهتزاز در آمد و این کارزاریست که با قدرت ادامه دارد.

### طوماری با بیش

#### از هزار امضاء

در ادامه کارزار برای آزادی بازداشت شدگان نیشکر هفت تپه، کمپینی خطاب به کارگران، معلمان، دانشجویان، بازنشستگان، هنرمندان، روشنفکران و همه مردم آزادیخواه و برابری طلب بصورت انتشار طوماری اعتراضی به ادامه این

بازداشت ها، به راه افتاده است. بیش از هزار نفر تا کنون آنرا امضا کرده اند که در میان این امضاء اسامی از چهره های شاخص جنبش کارگری را میشود دید. رونوشت این طومار به تمام سازمانهای بین المللی و رسانه ها ارسال شده است. این حرکت اعتراضی ادامه دارد. وسیعا به آن پیوندیم و با گذاشتن امضای خود در پای آن صف آزادیخواهی را تقویت کنیم.

در همین راستا در همین روزها به مناسبت سالروز تولد اسماعیل بخشی طوفانی تویتری با هشتک #ما\_همه\_بخشی\_هستیم در حمایت از وی و شعارها و مطالباتی که او نمایندگی کرد، به راه افتاد. بسیاری به این طوفان تویتری پاسخ دادند. تا جاییکه عفو بین الملل عفو بین الملل نیز اقدام به بازنشر پتیشن امضای دادخواست برای آزادی اسماعیل بخشی کرد و بمناسبت تولد وی نوشت: "او مدافع حقوق کارگران است و ماهها است که به خاطر فعالیت های صلح آمیزش در دفاع از حقوق کارگران و شجاعانه سخن گفتن از شکنجه زندانی است. تولدش مبارک است و کنارش می ایستیم تا زمانی که آزاد شود." اینگونه است که اسماعیل بخشی به تبلوری از صف آزادیخواهی و برابری طلبی تبدیل شده است که با خود اشکال نوینی از حمایت و همبستگی بین المللی را همراه آورده است. کارزار در

حمایت از اسماعیل بخشی و بازداشت شدگان نیشکر هفت تپه و کارزار علیه امنیتی کردن مبارزات جنبش برای آزادی کارگران زندانی پیشروی های مهم جنبش کارگری و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی است. با اتکاء با این پیشروی ها در زندانها را باز میکنیم. اسماعیل بخشی باید فوراً آزاد شود.

### لغو قرارداد

#### اسماعیل بخشی و

#### اعتراض کارگران

طبق گزارشات منتشر شده کارفرمای نیشکرهفت تپه در ادامه فشار بر اسماعیل بخشی و خانواده وی اقدام به فسخ قرارداد وی نموده است و علت این امر را دستور مقام های امنیتی استان اعلام کرده است. این خبر به زمزمه های اعتراض در میان کارگران نیشکر هفت تپه دامن زده است. از جمله شماری از این کارگران طی بیانیه ای اولتیماتوم داده اند که چنانچه قرارداد کاری بخشی تمدید نشود و دو ماه حقوقش پرداخت نگردد، به تدارک دور جدیدی از اعتراض خواهند رفت. در این بیانیه کارگران خواستار آزادی فوری او و تمامی بازداشت شدگان نیشکر هفت تپه شده اند. نمونه دیگر از همین دست، تحت فشار قرار گرفتن خانواده امیرحسین محمدی فرد و ساناز الله یاری بخاطر اخراج، قطع بیمه، کرایه ی معوقه مسکن و اقساط عقب افتاده چندین وام و مصائب

دیگر ناشی از این مشکلات است. این مساله یکی از موضوعات مورد اشاره امیر حسین محمدی فرد در نامه اعتراضیش در رابطه با ادامه بازداشت خود و همسرش ساناز الله یاری و دیگر بازداشت شدگان هفت تپه خطاب به قاضی مقیسه و باقری رییس "اندرزگاه" چهار اوین است. امیرحسین در این نامه اعلام کرده و اخطار میدهد که چنانچه خود، همسرش و سایر متهمین هفت تپه تا تاریخ سیزدهم تیرماه مشمول آزادی با قید وثیقه نشوند، دست به اعتصاب غذا خواهد زد و مسئولان امنیتی و قضایی را مسئول مستقیم تبعات این اعتصاب اعلام کرده است.

فشار اقتصادی به خانواده های زندانیان سیاسی، از جمله لغو قرارداد کاری اسماعیل بخشی و نپرداختن حقوق وی به خانواده اش و یا اخراج امیرحسین محمدی از سیاست کارش بخشی از سیاست سرکوب جمهوری اسلامی برای فشار آوردن بیشتر بر روی زندانی است. در برابر این سیاست جنایتکارانه باید وسیعا به اعتراض برخاست. همانطور که معلمان در مقابل حکم انفصال از خدمت محمد حبیبی معلم زندانی قدرتمند به میدان آمدند و هم اکنون کارزاری بزرگ در اعتراض به این سرکوبگری ها و برای آزادی تمامی معلمان زندانی جریان دارد. باید با این سیاست سرکوبگرانه حکومت وسیعا مقابله کرد.\*



**WE STILL NEED MARX**  
**TO CHANGE THE WORLD**



حزب کمونیست کارگری ایران  
Worker-Communist Party of Iran  
www.wcpiiran.org

از صفحه ۱

## از گروه فشار تا حزب سیاسی

در برخورد به جنبش سرنگونی و انقلاب میپردازد. این بحث تازه و کاملاً متفاوتی از درک و شیوه سنتی چپ در برخورد به انقلابات است و نقش کلیدی ای در امر تامین هژمونی و رهبری کمونیستی انقلاب ایفا میکند.

مقاله سوم این مجموعه، "آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است" مشخصاً به تحلیل و بررسی جنبشهای سیاسی - طبقاتی جاری در ایران و نقاط ضعف و قوت هر یک در جامعه و امکان و توان آنها برای تامین رهبری و کسب قدرت سیاسی میپردازد. این نوشته نیز حاوی نکات مهمی در تعیین استراتژی کمونیستی در شرایط مشخص جامعه ایران است.

دو مقاله آخر متن اولین سخنرانی های علنی منصور حکمت در خارج کشور، در شهرهای استکهلم و گوتنبرگ سوئد، است که بعداً در جزوه ای تحت نام "این حزب

شماست" منتشر شد. این نوشته ها یک تصویر زنده و رادیکال و عمیق کمونیستی از رابطه کمونیسم با جامعه و آمل انسانی توده مردم بدست میدهد و میتوان آنرا یک تبیین و تبلیغ و فراخوان کمونیستی جذاب و عمیق مبتنی بر دیدگاه و نظراتی دانست که در سه نوشته بالا توضیح داده شده است. بجز مقاله حزب و جامعه نوشته های دیگر همه متن سمینارها و سخنرانی های منصور حکمت است که بعد از درگذشت او کتبی شده است. اودیوی این مطالب نیز در سایت منصور حکمت قابل دسترسی است.

مجموعه این نوشته ها معرف یک دیدگاه و سیستم فکری است که یک خود ویژگی کمونیسم کارگری در شیوه دخالتگری در تحولات انقلابی و تامین هژمونی کمونیستی است. لاشراف و انکا به این دیدگاه و عملکرد به آن بخصوص در شرایط حاضر که تحولات زیر و روکننده ای در راه است جایگاه و اهمیت ویژه ای پیدا میکند. مطالعه مجدد و تعمق درمورد این نوشته ها را به

از صفحه ۸

## سه منشا، منصور حکمت

اولین انقلاب در جامعه ایران است که ما با پدیده شوراهای روبرو هستیم. فقط هم شوراهای نیست، برای مثال شما در انقلاب ۵۷ برای اولین بار در تاریخ ایران با یک تظاهرات عظیم و خیره کننده زنان روبرو هستید که میایند شعارهای خیلی پیشرویی میدهند. میگویند "آزادی باید نباید ندارد"، میگویند "حقوق زن نه شرقی نه غربی، جهانی است". منظورم این است که

انقلاب ۵۷ که انقلاب عظیم اجتماعی است که ایده ها و آرمانهای جدیدی را وارد صحنه سیاست ایران میکند و منصور حکمت کسی هست که این جوهر و روح انسانی و رادیکال انقلاب ۵۷ را خوب درک میکند، و با اتکاء به مارکسیسم و برداشت مارکسیستی از اوضاع ایران، تبدیل میکند به یک تئوری و برنامه سیاسی و راه حل میدهد به جامعه. انقلاب ۵۷ البته شکست خورد. کاری که شاه نتوانست انجام دهد را خمینی با حمایت دول غربی و جنبش ملی اسلامی در

همه فعالین حزبی و به همه کمونیستهایی که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و

پیروزی کمونیسم در ایران هستند توصیه میکنم.

درگذشت منصور حکمت از همه انسانهای شریف و آزادیخواه و هرکسی که میخواهد بدانند راه حل صحیح اوضاع ایران چه هست، بخصوص از جوانان دعوت کنم که به منصور حکمت رجوع کنند و ادبیات او را

سرکوب انقلاب انجام داد. با این همه کسانی مثل منصور حکمت و حمید تقوایی و صفی از کمونیستها و مردم آزاده که کنار اینها ایستادند موفق شدند که آن روح سرکش و مترقی و کارگری انقلاب ۵۷، آن آرمانها و آرزوهای انسانی که کارگران و زنان و جوانان برای آن انقلاب کرده بودند را زنده نگاه دارند و تبدیل بکنند به یک فعالیت سیاسی ادامه دار و بویژه به یک حزب سیاسی معتبر و مطرح که حزب کمونیست کارگری باشد.

جا دارد که در سالگرد



## از گروه فشار تا حزب سیاسی

مجموعه ۵ مقاله و سخنرانی از  
منصور حکمت

حمید تقوایی  
۱۰ جون ۲۰۱۹،  
۲۰ خرداد ۱۳۹۸

بطور جدی مطالعه کنند.\*  
(۱) این نوشته متن پیاده شده و قدری تلخیص شده صحبتی است که در پاتوق ونکوور در ۲۹ جون ۲۰۲۹ ارائه شد.

## انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر: خلیل کیوان

ایمیل: anternasional@yahoo.com

انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود

## گفتگوی شهاب بهرامی با ناصر شیشه گر درباره انتشار کتاب تاریخ صدر مسیحیت

ناصر شیشه گر سالهاست که به ترجمه اشتغال دارد. وی بعضی از نوشته های منصور حکمت را هم به زبان سوئدی ترجمه کرده است. در ماه مه امسال کتاب تاریخ صدر مسیحیت نوشته انگلس به ترجمه او منتشر شد. شهاب بهرامی درباره این کتاب با او به گفتگو نشست که خلاصه ای از آن را در اینجا ملاحظه می کنید.

**چطور شد که به صرافت ترجمه تاریخ صدر مسیحیت نوشته انگلس افتادید؟ آیا ضرورت خاصی را در این مقطع احساس میکردید؟**

قصد من از انتشار این کتاب کلا تقویت جنبش کمونیسم کارگری در شرایط فعلی بود با روایت کردن تاریخش و همینطور روشن کردن بعضی از موانع اساسی در راه پیروزی این جنبش. مطالعه این تاریخ برای فعالان جنبش ما همیشه آموزنده



ناصر شیشه گر

است.

از طرف دیگر، اسلام در ایران به ته خط رسیده و تکلیفش روشن شده. در این مورد شاید ما احتیاج زیادی به کار نقد و آگاهگری نداشته باشیم. اما مسیحیت با وجود جنایاتی که در گذشته و رسواییهایی که در دوره معاصر به بار آورده هنوز هم ایدئولوژی رسمی اتحادیه اروپا و حکومت آمریکا است و تمام این قدرتها با امکانات مالی شان برای رونق و ترویج اش تلاش می کنند. تقویت دین که اساسا دلایل و منافع اینجهایی برای این قدرتها دارد تا حدی راه را برای رشد مسیحیت هنوز باز گذاشته. در ایران هم از میلیونها نفری که به اسلام پشت کرده اند بعضا عده ای به مسیحیت رو آورده اند. ترجمه این مطلب سوای جنبه های روشنگرانه اش نوعی تسویه حساب با مسیحیت در ایران هم بود که سابقه اش به زمان ساسانیان می رسد.

سوای همه اینها، اصولا روایت هر تاریخی ارزشی قائم به ذات دارد و شاید از ضرورت خاصی هم تبعیت نکند. اما کلا فکر می کنم که ضرورت ترجمه آثار مارکس و انگلس به فارسی تابع زمان نیست و از مقتضیات مقطعی جنبش کمونیستی ناشی نمی شود.

**شما برای ترجمه مقاله انگلس از سه منبع استفاده کردید. فایده این**



شهاب بهرامی

**کار چه بود؟**

اصولا هر ترجمه ای در نهایت حامل تعبیر مترجم آن از متن اصلی است و علت اینکه از یک نوشته معین ترجمه های مختلفی داریم همین است. آن دو ترجمه انگلیسی هم که من از آنها استفاده کردم با هم فرق دارند. ترجمه پروگرس با اینکه دقیقتر و وفادارتر است ولی در دو سه مورد با متن اصلی فرق دارد. از طرف دیگر کسی که مطلب را از زبان واسطه به فارسی ترجمه می کند، یعنی از روی ترجمه ترجمه می کند، در واقع تعبیر خودش از تعبیر مترجم اول را به ما عرضه می کند! به این ترتیب ترجمه ای که ما می خوانیم لاقلا در بعضی جاها از متن اصلی دور شده. به نظر من هر اثری را ترجیحا باید از متن اصلی ترجمه کرد تا غلطهای ترجمه ای به حداقل برسد و سبک نگارش نویسنده هم حفظ بشود. اما مواردی هم پیش می آید که جمله اصلی را می شود چند جور تعبیر کرد. مخصوصا وقتی که یک کلمه چندپهلوی باشد. در این گونه مواقع مراجعه به ترجمه های دیگر کمک می کند که راه را پیدا کرد.

**شما به سبک اشاره کردید. ما به چند نوع سبک نگارش در این کتاب برمی خوریم. چرا نثر این کتاب یکدست نیست؟ این**

**تفاوتها از کجا ناشی می شوند؟!**

خوب این به خاطر این است که ما به زمانهای مختلفی سفر می کنیم. یعنی در پیشگفتار کتاب تاریخ گذشته به زبان امروزی و به قلم مترجم روایت می شود. اما مقاله انگلس که در زمان ناصرالدین شاه نوشته شده نثری نزدیک به همان دوره را می طلبد. از طرف دیگر انگلس در مقاله اش قطعاتی از دو کتاب خیلی قدیمی را نقل می کند که هر دو در حدود دوهزار سال قبل نوشته شده اند. طبعاً این قطعات هم سبک دیگری دارند که با نثر زمان قاجاریه یا امروز فرق می کند. من قطعات مکاشفه یوحنا را از ترجمه فارسی انجیل نقل کرده ام. ساختار جملاتش به فارسی قدیم شبیه است و به لحاظ اینکه کتابی دینی است کلمات لوسیان ادبی است و در قطعاتی که من ترجمه کرده ام روی ساختمان جمله ها کمتر کار شده و در عوض کلمات فارسی بیشتر دارد چون کلمات عربی تازه ششصد سال بعد از آن وارد فارسی شده.

**شما فقط مقاله انگلس را ترجمه نکرده اید بلکه به این بهانه کتاب کوچکی هم نوشته اید! شاهد این مدعا هم پیشگفتار نسبتا مفصل و طولانی کتاب است. اهمیت این پیشگفتار برای خوانندگان کتاب در چیست؟ غیر از این می خواستم این را هم پرسیم که اصولا اهمیت اساسی خود مقاله انگلس چیست؟**

من پیشگفتار و

یادداشتهای آخر کتاب را اساسا در ارتباط با مقاله انگلس تهیه کردم و ایده آن هم از محسن ابراهیمی بود. در واقع سه قسمت کتاب درهم تنیده شده و میشود گفت که قسمت اول و سوم حکم پوست و گوشت را برای اسکلت دارد. غرض هم این بود که مقاله انگلس برای طیف وسیعتری از خوانندگان و علاقمندان روشن و قابل درک باشد. بنابراین اهمیت این پیشگفتار کلا از اهمیت خود مقاله ناشی می شود.

محور مقاله تاریخ پیدایش و تکوین دین مسیحیت است و انگلس این پدیده را به صورت یک جنبش اجتماعی بررسی می کند و برای روشن کردن یک رشته موضوعات متنوع تاریخی و اجتماعی آن را با جنبش کمونیستی مقایسه می کند. این مطالب به غیر از اهمیت و ارزشی که می تواند برای علاقمندان به تاریخ یا دانشجویان و محققان رشته دین داشته باشد برای کمونیستها هم مسئله روز است و می شود از آنها استنتاجات مهمی کرد.

مثلا یکی از آن مسائل اساسی ای که مقاله مطرح می کند خصوصیات جنبشهای توده ای و اجتماعی است که شرح جنبشهای توده ای آلمان در قرون وسطی که در پیشگفتار آمده به همین مسئله ربط دارد. جنبش توده ای در واقع آتش درهم جوشی از انواع جنبشهای اجتماعی و عناصر و طبقات است، درست مانند خود اجتماع. و این جنبشها و طبقات با اهداف و شعارهای گوناگون خودشان در جنبش توده ای شرکت می کنند و سعی می کنند آن را به سمت مطلوب خودشان ببرند. از اینجا نتیجه می شود

از صفحه ۱۲

## گفتگوی شهاب بهرامی با ناصر شیشه گر

که یک جنبش توده ای که یکدست باشد و تمام نیروهایی که در آن شرکت دارند آمالشان یکی باشد وجود خارجی ندارد. جنبش توده ای یک جنبش همگانی است که نشان می دهد جمع بزرگی در جامعه لاقفل در یک موضوع بخصوص با هم به توافق رسیده اند و منافعیشان همسو شده.

مسئله دیگری که در این مقاله مطرح شده وجود فرقه گرایی در جنبشهای اجتماعی است. اتفاقاً انگلس در این کتاب توضیح می دهد که انترناسیونال اول اصول عقیدتی یکدستی نداشت و طیفهای گوناگونی از کمونیستها و حتی آنارشئیستها در آن با هم فعالیت می کردند. منتها به نظر من اشکال کار در اینجا است که هیچ آدم فرقه گرایی نمی داند که فرقه گرا است، درست مانند آدم حسود یا خودخواهی که به این خصوصیت خودش آگاه نیست. متأسفانه هیچ راهی هم وجود ندارد که به کسی فهماند که فرقه گرایی مانع بزرگی در مقابل مبارزه متحدانه نیروهای جنبش کمونیستی است و در واقع تیر زدن به پای خود است.

مسئله دیگر نقش رهبران در جنبشهای اجتماعی است که ما باز در پیشگفتار دو نمونه اش را شرح دادیم و انگلس خودش چند نمونه دیگر را ذکر کرده که مشابه آنها در جنبش کمونیستی کارگری ایران هم فراوان بوده. رهبرانی مثل کولمان و لوتر و خمینی را با مونتسر و حکمت و اسپارتاکوس و لنین و کاسترو مقایسه کنید تا به

نقش تعیین کننده رهبران جنبشها در تحولات اجتماعی پی ببرید. مهمتر از همه اینکه مردم آزادیخواه خیلی باید قدر رهبران انقلابی شان را بدانند. سوای این جور مطالب دهها مسئله دیگر هم در کتاب آمده. مثلاً انگلس در حاشیه به علل عقب ماندگی ایران و کشورهای عربی هم می پردازد. از اینجا نتیجه می شود که علت اینکه ایران به مدت بیست و دو قرن در مناسبات فئودالی درجا زد یا اینکه چرا سه تحول بزرگ سیاسی در ایران ظرف همین صد سال گذشته، یعنی انقلاب مشروطیت و بعدش وقایع سالهای بیست و بعد هم انقلاب سال ۵۷، منجر به پیشرفت جامعه ما نشد این بود که در هیچکدام از این تحولات مناسبات اقتصادی در جامعه ما دست نخورد و تغییری نکرد. موضوع دیگر اینکه یونانیان بودند که برای اولین بار در تاریخ مرزهای ملی و چهارچوبهای فرهنگی را شکستند و برده کردن انسان را تقبیح کردند. اصل آزادی و حرمت فرد و برابری انسانها و وحدت نوع بشر و ایده جامعه جهانی که اساس کمونیسم و انترناسیونالیسم را می سازند، پایههای فکری و فلسفی شان، همه از اندیشه های رواقی سرچشمه گرفته و الی آخر.

**در پیشگفتار گفته اید که انگلس تلاش می کند تاریخ ۳۰۰ سال اول مسیحیت را که با تاریخ مسیحیت از قرن چهارم به بعد فرق دارد به عنوان جنبشی رادیکال و توده ای توضیح بدهد تا دین، جنبشی که با شور و اشتیاق به مبارزه برای رسیدن به دنیایی بهتر تلاش میکرد. این تبیین برچه مبنایی استوار است؟ شما چه تعبیری از آن دارید؟**

علم شدن امپراتوری روم متضمن جنگهای بیوقفه و سرکوبهای گسترده و قلع و قمعهای بیشمار بود. فتوحات روم ظرف ۱۵۰ سال هم مناسبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را در ایالات ضمیمه شده به روم تغییر داد و هم اینکه باعث شد که در مناطق فتح شده مناسبات اجتماعی قبلی ازهم بپاشد و توده های میلیونی مردم خانه خراب بشوند و به اسیری و بردگی دربیایند. این توده ها که تحت آن شرایط از ستم امپراتوری روم به تنگ آمده بودند و از آن بیزار بودند در مقابل سرکوب حکومت مقاومت می کردند. بطوری که کار امپراتوری از صبح تا شب شده بود سرکوب اعتراض و مخالفت توده ها و خواباندن شورش در ولایات. جنبش مبارزه با سرکوبگری روم در واقع بیشتر از صد سال ادامه داشت.

در چنین شرایطی بود که مسیحیت به صورت پوشش عقیدتی این جنبش توده ای ضد رومی ظاهر شد. یعنی تبدیل به پرچم «زحمتکشان و گرانباران» و اکثریت جامعه در اعتراض به آن سرکوبها و برده شدن و ذلتها و مشقتها شد. برونو باوئر قبلاً ثابت کرده بود که روایت کلیسا از پیدا شدن مسیحیت و اینکه مسیحیت از یهودیت مشتق شده و در فلسطین به وجود آمده و با احکام دینی و اسطوره های حاضر و آماده اش از آنجا به اروپا و جاهای دیگر گسترش پیدا کرده کاملاً باطل است. بلکه مسیحیت در خود روم شکل گرفته و از نظر ایدئولوژیک مخلوطی از فلسفه های یونانی و الهیات ایرانی و یهودی است. در این مقاله انگلس پیدایش مسیحیت اولیه را از جنبه علت و معلولی آن می بیند. یعنی

ارتباط این ایدئولوژی دینی را با آن جنبش ضد رومی میشکافد و شکل گیری این ایدئولوژی را در متن همان اعتراض اجتماعی و تاریخی ای که گفتم توضیح می دهد و به طور خلاصه مشخصات و اجزای روکش فکری آن جنبش توده ای را شرح می دهد. انگلس حتی کتابهای تورات را هم با اوضاع اجتماعی یهودیان در دوره های مختلف تاریخی توضیح میدهد. به این ترتیب بود که مسیحیت توانست آن جنبش را زیر کنترل خودش دریاورد.

انگلس نشان میدهد که بیشتر از سیصد سال طول کشید تا اصول عقیدتی و احکام دینی و اسطوره های مسیحیت قوام بگیرد و جا بیفتد. اما مسیحیت بعد از طی کردن این دوره اولیه تبدیل میشود به جریانی در خدمت حفظ مناسبات برده داری و فئودالی و اساساً سدی در مقابل تغییرات اجتماعی. در واقع همدستی واتیکان با فاشیسم موسولینی در دوره معاصر ادامه همان راهی بود که از مجمع روحانیان نیقیه در سال ۳۲۵ شروع شد.

این را هم بگویم که با وجود اینکه مکاتب فکری و ایدئولوژیک در دنیا کم نبوده اما قاعده کلی این بود که جنبشهای توده ای و انقلابها اساساً در قالب دین و اهداف لاهوتی ظاهر می شدند. چون بهترین جایی که می شد منافع اقشار و طبقات مخالف با حکومتها را قایم کرد پشت همان الفاظ دینی بود. خاصیت دیگر این پوشش آن بود که برای آن اهداف و خواسته ها قدرت بسیج در جامعه فراهم میکرد چون دین در جامعه جا افتاده بود و رسمیت داشت. اولین بار در

انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بود که این پرده استتار کنار رفت و جنبش با اسم و رسم و ماهیت طبقاتی خودش ظاهر شد. از آن زمان به بعد قایم شدن جنبشهای اجتماعی پشت دین کنار رفت. همین قاعده در مورد تاریخ ایران هم از پیدایش اسلام تا زمان قاجاریه صدق می کرد و اولین بار در انقلاب مشروطیت بود که خواستههای طبقه بورژوازی بدون پنهان شدن در پوشش دین مطرح شد.

## پس چطور شد که در سال ۵۷ خمینی و اسلام در راس انقلاب قرار گرفتند؟

من گفتم که در طول تاریخ انقلابها مجبور بودند که در قالب دین ظاهر بشوند. ولی بعد از اولین انقلاب بورژوازی در دنیا این اجبار و ضرورت از بین رفت. در همان سالی که می گوئید به غیر از ایران در افغانستان و فیلیپین و نیکاراگوئه هم انقلاب شد. و در حدود سی سال بعد از آن هم انقلاب در کشورهای عربی را داشتیم. هیچکدام از این انقلابها رنگ و بوی دینی نداشت. نه آن موقع در افغانستان و نه حتی سالها بعد در کشورهای عربی.

خواستههای عمومی جامعه ما هم در سال ۵۷ هرگز در قالب دین مطرح نشد و انقلاب هم مطلقاً خصوصیات اسلامی نداشت. در جنبش توده ای آن سال همه گونه نیرو حضور داشت و طبعا نیروهای مذهبی هم با خواستههای اسلامی شان در آن جنبش شرکت داشتند. ولی اینطور نبود که خواستها و شعارهای آن انقلاب «بیش به سوی گذشته» و «ایجاد حکومت اسلامی» باشد! اگر اینطور می بود که تمام

از صفحه ۱۳

## گفتگوی شهاب بهرامی با ناصر شیشه گر

نیروهای شرکت کننده در جنبش را فراری می داد! صرفنظر از این نیروهای شرکت کننده در آن انقلاب چه احتیاجی به این داشتند که در پوشش دین ظاهر بشوند یا اصولا چه ضرورتی برای این کار بود؟ خیر. ماجرای اسلامی کردن آن انقلاب از جای دیگری مایه می گرفت. اصل قضیه این بود که حکومت آن دوره یاری درهم کوبیدن انقلاب و جلوگیری از پیشروی و قدرتگیری چپ را نداشت. خوب، در آن شرایط راه چاره برای بورژوازی چه می توانست باشد؟ سوال سرنوشت ساز برای قدرتهای دخیل در ماجرا که در کنفرانس گودالوپ دور هم جمع شدند این بود که کدام نیروی اجتماعی می تواند انقلاب را بخواباند و چپ را هم مغلوب و زمینگیر کند. بهترین وسیله در دنیا برای این منظور اسلام سیاسی بود.

**فکر نمیکنید که مطالب این کتاب ممکن است تأییدی بر الهیات رهاییبخش تعبیر بشود و عده ای با توجه به نمونه هایی که در این کتاب آمده فکر کنند که جنبشهای دینی هم می توانند طرفدار رهایی زحمتکشان باشند...؟**

راستش سوسیالیسم کثیشی حتی در قرن نوزدهم هم وجود داشته و در مانیفست کمونیست هم نقد شده. اتفاقا در این کتاب هم انگلس از لامنه اسم برده که

سردمدار سوسیالیسم مسیحی بوده و نقد این جریان هم در کتاب آمده. ولی الهیات رهاییبخش با توجه به مخالفتش با فقر و امپریالیسم و دیکتاتوری و این گونه چیزها به نظرم در ردیف سوسیالیسم بورژوازی جا میگیرد. البته من به نیت فردی اشخاص شک ندارم. کثیشیهائی که عبا کثیشی را کنار گذاشتند و سوسیالیست شدند کم نیستند. البته ضرب المثلی هم در اروپا داریم که عکس این را میگوید. در جوانی سوسیالیست، در پیری مومن! پس اسباب کثی اشخاص از جنبش به جنبش دیگر اصلا تعجبی ندارد.

اما وقتی که نیت کثیشها مانند دو نمونه ای که گفتم به صورت حرکت اجتماعی درمیاید دیگر باید واقعا به آن شک کرد. در همین ایران کم نداشته ایم جریانها و اشخاصی مثل خدایپرستان سوسیالیست و طالقانی و آرمان مستضعفین یا شریعتی و مجاهدین خلق را. خوب نتیجه اش چه بود؟ حالا برسیم به الهیات رهاییبخش. اصل قضیه این بود که در سالهای ۱۹۶۰ حرمت و اعتبار و رواج سوسیالیسم بخصوص در کشورهایی که فقر و ستم بیداد می کرد آنقدر بالا بود که حتی عده ای از کثیشها هم الفاظ چپ را به کار می بردند و در کشورهای آمریکای جنوبی حتی بخشی از کثیشهای کاتولیک از مبارزه مسلحانه ضد امپریالیستی سازمانهای چپ پشتیبانی می کردند.

وقتی که خوب نگاه می کنیم می بینیم که اول حرکت این کثیشها با تعالیم انجیل کاملا تضاد داشت چون قرار بود که « زحمتکشان و گرانباران » طعم عدالت

اجتماعی و رفاه را در آن دنیا بچشند و پاداش ببینند نه در این دنیا. پس جد و جهد کثیشها در این دنیا برای چه بود؟ ثانیاً انگلس در این مقاله ثابت میکند که مسیحیت فعلی تازه در قرن چهارم و بر اساس منافع امپراتوری روم ساخته و پرداخته شده و هیچ ربط و شباهتی به مسیحیت اولیه ندارد. در واقع همین مسیحیت واتیکانی است که اساس الهیات رهاییبخش را می سازد. حالا چگونه می شود که از مبانی ارتجاعی این مسیحیت برداشتی انقلابی یا انسانی کرد؟! این از جنبه عقیدتی قضیه. از نظر عملی هم اگر این کثیشها واقعا به سوسیالیسم باور داشتند چرا برای فعالیت سوسیالیستی نرفتند و عضو احزاب چپ نشدند؟ بنابراین خطاست که الهیات رهاییبخش را به گرایش مساوات طلبانه مسیحیت دو هزار سال قبل تشبیه کنیم. این پروژه در اصل کاملا سیاسی و برسر منافع زمینی در زمان خودش بود، درست مثل پروژه اسلام سیاسی در زمان ما. حرکت این کثیشها در واقع از یک طرف ناشی از مخالفت شان با قشر اشرافیت روحانی در واتیکان و تلاش شان برای بیرون آمدن از زیر سلطه آنها و طرف حساب شدن با حکومت کشورهای خودشان بود و از طرف دیگر محدود کردن استثمار توده ها و چپاول منابع ملی توسط امپریالیستها به نفع بورژوازی کشورهای خودشان و از یک طرف هم محدود کردن دامنه تبلیغات و رشد چپ به بهانه شریک بودن در مبارزه آنها. در واقع اینها بودند که برای رسیدن به هدفهای خودشان داشتند از چپ سواری می گرفتند. تازه همین چپ سنتی ما هم با تبلیغاتی که

برایشان کرد به آنها کم سواری نداد. همراهی کثیشها با چپها اساسا برای این بود که بتوانند رهبری جنبش ستمدیدگان را خودشان به دست بگیرند و آن را در مسیر دلخواه خودشان بیندازند. البته ظرف بیست سال هم آن مبارزه مسلحانه و هم کثیشهای طرفدارش از صحنه خارج شدند. اساسا به خاطر اینکه تاجریسم به کمک ریگانسیم برای مقابله با گسترش نفوذ چپ آمدند و نظامیان دیکتاتور را از جلوی صحنه دور کردند و به جای آنها نظام دموکراسی پارلمانی را در آن کشورها پیاده کردند. با این تاکتیک به مبارزه چریکی در آن کشورها خاتمه داده شد و به این ترتیب بساط الهیات رهاییبخش هم جمع شد. خلاصه اینکه اگر ظهور حضرت مسیح در عصر ما امکان داشته باشد آن وقت انقلاب رهاییبخش دینی هم امکان پذیر خواهد بود!

## آیا منبعی مارکسیستی مانند این کتاب درباره اسلام هم داریم؟

البته این کتاب بیشتر سرنخهای اصلی برای تحقیق و تفحص در زمینه مسیحیت را می دهد اما در مورد اسلام قضیه پیچیده تر و سخت تر است. چون اولاً که در زمان خلافت عمر حکم اسلام به سادگی این بود که هر نوشته ای را که با خط حکومتشان خوانایی ندارد بسوزانند. علت تکه پاره شدن اوستا و نابود شدن هزاران کتاب دیگر فارسی هم از اینجا ناشی می شود. ثانیاً تولیداتی هم که در این زمینه در دانشگاه شرق حمله کتاب آقای پطروشفسکی، متاسفانه تحت تاثیر اختلاف نظر جناحهای

حزب کمونیست اتحاد شوروی بوده، مخصوصاً زیر نفوذ آن جناحی که طرفدار سوسیالیسم در یک کشور بود و اسلام را نیروی مترقی می دانست و به کمونیستهای جهان سومی اتحاد با بورژوازی ملی را تجویز می کرد. ثالثاً در نوشته های مارکس و انگلس فقط اشاراتی هرچند کلیدی ولی گذرا به اسلام پیدا می کنیم. مثلاً در همین کتاب هم انگلس فقط در زیرنویس مقاله اش به اسلام اشاره کرده. رابعا تحقیقاتی که در سالهای اخیر در اروپا و جاهای دیگر شده بیشتر ملاحظات سیاسی و تعصبات فکری را منعکس می کند تا تحقیقی علمی را. شاید باورتان نشود ولی عده ای از محققان فرانسوی اخیراً به این نتیجه رسیده اند که اسلام را یهودیان تولید کرده اند تا یهودیت را در بین عربها اشاعه بدهند!

خلاصه اینکه پاسخ منفی است و این کار همت جمعی را می طلبد که سوای بررسی آثار منتشر شده در قرن هژدهم و نوزدهم در این زمینه در منابع قدیمی یونانی و لاتین و عربی هم مستقلاً کندوکاو کنند.

## فکر می کنید که کلا چه آثاری از مارکس یا انگلس لازم است که ترجمه بشود؟ خودتان حالا ترجمه دیگری در دست دارید؟

اولاً باید بگویم که انتشار این کتاب به لطف و تشویقها و حمایتهای بی دریغ دوست گرامی ام فاتح بهرامی ممکن شد و ایشان اصرار زیادی دارد که من به ترجمه همین نوشته اکتفا نکنم. ثانیاً باید یادآوری

## زندانی سیاسی نداریم!



سیامک بهاری

نه فقط جمهوری اسلامی که سلف آن حکومتی آریامهری پهلوی‌ها هم وجود زندانیان سیاسی را تکذیب می‌کرد. اما وقتی صدای انقلاب مردم را شنید مجبور شد درب زندان‌های سیاسی را بگشاید و اقرار کند همه زندانیان سیاسی را آزاد کرده است! سیاست انکار وجود زندانیان سیاسی وجه مشترک همه دیکتاتورهای عریان در سراسر جهان است. انکار زندانی سیاسی در حقیقت انکار مخالفت و مقاومت مردم در برابر زورگویی و سرکوب سازمان یافته حکومتی است. از پهلوی‌ها تا خمینی و خامنه‌ای، از لاجوردی تا خلخالی و شاهرودی و لاریجانی و رئیسی، یک‌صدای همین را گفته‌اند که زندانی سیاسی در ایران وجود ندارد. اخیراً غلامحسین اسماعیلی سخنگوی جدید قوه قضائیه هم وقیحانه اظهار کرد که "واقعا زندانی سیاسی نداریم ... زندانیانی که در ایران هستند، تروریست هستند یا با اصل نظام و انقلاب مخالف هستند یا با سرویس‌های جاسوسی همکاری کرده‌اند و زندانی سیاسی نیستند." اما فشار مبارزه و حضور اعتراضی هر روزه جامعه و خود زندانیان سیاسی و خانواده آنها و تلاش بی وقفه جهانی برای دفاع از زندانیان سیاسی، عرصه را بر حکومت

تنگ کرده است. مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی به یک جنبش قوی و سراسری با پشتیبانی جهانی بدل شده است. صدای زندانیان سیاسی را مانند دهه ۶۰ نمی‌توان در پشت دیوار قطور زندانها خفه کرد. بخش وسیعی از جامعه با جسارت و شهامت تحسین برانگیزی به میدان آمده است و می‌خواهد فرزندان خود را از چنگال توحش جمهوری اسلامی در زندانها رها کند. به زندان سیاسی خاتمه دهد! همین حضور جسورانه جناحی دیگر از حکومت را مجبور می‌کند که حقیقت را بپذیرد. علی مطهری، نماینده مجلس می‌گوید «برخی آقایان تجاهل می‌کنند و خودشان را به نادانی می‌زنند ... ما در ایران هم مخالفان سیاسی داریم و هم زندانیان سیاسی». این تناقض در رفتار و گفتار هم موضوع جدیدی در ساختار حکومت اسلامی ایران نیست. اساساً هر فعالیتی که در جهت منفعت حال و آینده حکومت نباشد "امنیتی" است و تلاش شان در متوقف کردن آن است. این رمز بقای حکومت است. سرکوب و ارباب اساس و پایه هستی حکومت اسلامی است. هر فعالیت اجتماعی را با قید "امنیتی" می‌خواهند از میدان بدر کنند. این حربه‌ای است که جمهوری اسلامی نمی‌تواند از آن دست بردارد. در هیچ محکمه ای فعالیت سیاسی جرم شناخته نمی‌شود جمهوری اسلامی و دستگاه خونریز قضایی و همه ضابطین آشکار و نهان آن هم بخوبی می‌دانند اساساً فعالیت سیاسی را نمی‌توان جرم خواند و فعالیت سیاسی مجرمانه، وجاهت قانونی در صحن جامعه و افکار عمومی جهانی ندارد.

در جمهوری اسلامی ایران همه فعالین سیاسی و اجتماعی با اتهام‌های جعلی و موهوم و با پرند سازی و پاپوش دوزی به حبس‌های طولانی محکوم شده‌اند. ادعای سخیف اقدام علیه امنیت کشور، مشوش کردن اذهان عمومی، اجتماع و تبانی و ... همه این ادعاها چنان نخ نما شده است که اعاده هر جرمی به این نام جامعه را به پشتیبانی از آن به میدان می‌آورد! سریال مضحک مستند سازی جمهوری اسلامی علیه اعتراضات کارگران هفت تپه و فولاد و رهبر محبوب آن اسماعیل بخشی و سپیده قلیان با تجمع اعتراضی بازنشستگان با شعار "شکنجه، مستند دیگر اثر ندارد!" پاسخ در خوری هم گرفت و یک شبه دود شد و هوا رفت! دفاع از زندانیان سیاسی به بخشی تعیین کننده از مبارزات مردم بدل شده است! کسی گوشش به افاضات زندانی سیاسی نداریم بدهکار نیست! نه در داخل و نه در خارج خریداری ندارد و جز با تمسخر نگریسته نمی‌شود. محکومت جمهوری اسلامی به جرم سرکوب سازمان یافته حکومتی در مراجع بین‌المللی و زندانیان سیاسی که شهرت جهانی در افکار عمومی دارند بر کسی پوشیده نیست! ادعای جمهوری اسلامی مبنی بر عدم وجود زندانی سیاسی در ایران فقط نشانه ضعف و زبونی جمهوری اسلامی است چه در داخل و چه در سطح بین‌الملل است. پروسه دستگیری و بازجویی و تنظیم پرونده و دادگاه و اعلام جرم تا تحمیل حبس و عدم تفکیک جرائم، یک بخش تاریک و مخوف ادعای "زندانی سیاسی" نداریم است.

مراکز متعدد دستگاه‌های امنیتی آتش به اختیار و همه امکانات بگیر و ببند و تعقیب و مراقبت و شنود و جاسوسی و خربچینی و تهدید و ارباب آشکار و نهان، از ضابطان پلیس امنیت و لباس شخصی و وزارت اطلاعات تا دادستانی انقلاب و بسیج و اطلاعات سپاه و غیره، آن بخش تعیین کننده امنیتی کردن هر فعالیت حق طلبانه اجتماعی و سیاسی است. این‌ها ابزارهای مخوف حکومتی در سرکوب مطالبات جامعه است. این بخشی است که دستگیری و بازجویی و زندانهای آشکار و نهان و بی خبری زندانی از محلی که در آن بازجویی و شکنجه می‌شود و خانواده‌های مضطرب و نگرانی که در به در به دنبال فرزندشان از مرکزی به مرکزی دیگر سرگردان و پویشان حواله می‌شوند را رقم می‌زند. این پروسه‌ای است که بازجو و اختیارات نامحدودش را تا تعیین و کنترل حکم قاضی و زندان محل حبس متهمین، تا خود کشی سازی در زندان و مستندسازی و شوهای تلویزیونی "مجرمان امنیتی" تا محروم کردن زندانی از ملاقات و دارو و درمان بدون امکان هر دخالتی از بند ۲ الف تا بند ۲۰۹ و ۳۵۰ تا زندانها و بازداشتگاه‌های مخفی اطلاعات سپاه به سرانجامی می‌رساند! تمامی آنچه جمهوری اسلامی طی دوران پر نکبت حکومت اش، "اقتدار" خود می‌خواند، همین مراکز امنیتی و اختیارات ناشمرده آن است. این صفتبندی جمهوری اسلامی در مقابل اعتراضات هر روزه مردم جان به لب آمده و حمله و یورش به صف تحصن و اعتصابات کارگری و معلمان و بازنشستگان و همه فعالین اجتماعی از مدافعین

حقوق کودکان تا زنان و دانشجویان و فعالان محیط زیست و غیره است. با همه این نهادهای عریض و طویل امنیتی و مراکز آتش به اختیار حکومتی جمهوری اسلامی چاره‌ای جز انکار زندان سیاسی و زندانیان سیاسی ندارد. وگرنه همه بساط این ماشین مخوف سرکوب و ارباب فلسفه وجودی خود را از دست می‌دهد! در این جدال نابرابر، در این مبارزه به حق و تعطیل ناپذیر و بی وقفه مردم با جمهوری اسلامی و با همه آن به اصطلاح سپر آهنینی که حکومت اسلامی برای بقاء حیات ننگین خود تدارک دیده است، جمهوری اسلامی بارها و بارها به ناتوانی و عجز خود در سرکوب مردم اذعان کرده است. علیرغم همه بگیر و ببندها، زندانیان سیاسی شجاعانه در همان برج و باروی تو درتوی زندانهای مخوف جمهوری اسلامی، شجاعانه اظهار وجود کرده‌اند. اطلاعیه و بیانیه و فراخوان صادر کرده‌اند! جامعه را بسیج کرده‌اند و به همه این بساط سرکوب تو دهنی زده‌اند! تجمعات مکرر و اعتراضی خانواده‌های زندانیان سیاسی و نه به جمهوری اسلامی و نه به وثیقه و افشاکاری‌های مداوم و جسورانه آنها امان از جمهوری اسلامی بریده است و بارها ماشین سرکوب جمهوری اسلامی را به سخره گرفته است. جمهوری اسلامی به آرزو خط رسیده است! در گردابی از انکار دست و پا می‌زند! این اعتراضات وسیع کارگران، معلمان، دانشجویان جوانان، و همه مردم جان به لب رسیده است که، قدم به قدم پیش ادامه در صفحه ۱۶

در چند روز گذشته خیرنشست و مذاکره چهار جریان ناسیونالیست کرد شامل (حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکرات کردستان، هر دو شاخه سازمان زحمتکشان کردستان) با جمهوری اسلامی منتشر شد. این جریان تا کنون سکوت کرده و رسماً نگفته اند که چرا در شرایطی که مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی خیز برداشته اند آنها به فکر مذاکره افتاده و برای توافق و هماهنگی با جمهوری اسلامی دست بکار شده اند. علیرغم سکوت این جریان، همه شواهد نشان میدهد که نمایندگان این چهار جریان در این نشست مقدماتی با نمایندگان سطح پایین سپاه و وزارت اطلاعات در کشور پروژ مذاکره کرده اند، طرفین شرایط و خواستههای خود را طرح کرده و گویا توافق کرده اند مذاکراتشان مخفی بماند و ادامه پیدا کند.

همین یک مورد برای نشان دادن بی اعتباری و بی ربطی این جریانات به مردم و ضدیت آنها با منافع مردم کافی است. این جریانات چنان در استیصال دست به این اقدام زده اند که حتی پس از چند روز شهادت دفاع از کاری که کرده اند را هم

## در مورد مذاکره احزاب ناسیونالیست کرد با جمهوری اسلامی

ندارند. اقدامشان چنان توطئه گرانه است که حاضر نیستند به مردم و حتی به صفوف خود اعلام کنند که در این مذاکرات چه گفته اند و چه دستوری شنیده اند. احزاب و جریانات ناسیونالیست و قومی کردستان سنا سیاستشان این بوده است که راهی برای سازش و همکاری با دولتهای سرکوبگر مردم پیدا کنند. این سیاست رسوا این بار بیش از همیشه ضدیت آنها با جنبشهای اعتراضی و سرنگونی طلبانه مردم در ایران و کردستان را نشان میدهد.

### مردم کردستان، آزادیخواهان!

همچنانکه تا کنون بارها گفته ایم جریانات قومی و ناسیونالیست کردستان نه تنها هیچ ربطی به منافع مردم کردستان ندارند بلکه علیه آن و در جهت مخالف آرزوها و امیال و مطالبات مردم عمل کرده اند. اگر چه پیشینه سیاست این جریانات تا کنون بارها ثابت کرده است که آنها به فکر راه حلی برای سازش و هماهنگ شدن با دولتهای سرکوبگر بوده اند، اما این بار، با کنار آمدن و سازش و در پیروزی در مقابل حکومتی

فاشیست و جنایتکار که از روز اول روی کار آمدن آن در مقابل مردم رزمنده و معترض کردستان شمشیر از رو بست و امروز بعد از چهل سال خانواده ای نیست که زهر این آدمکشان را نچشیده باشد، جماعتی ناسیونالیست، قوم پرست و عشیرتی و عقب مانده به خود اجازه میدهند در مورد مقدرات مردم با این حکومت نشست و برخاست کرده و یک خط قرمز مهم را رد کنند.

اینها در شرایطی وارد مذاکره و در پیروزی با قاتلان مردم شده اند که جمهوری اسلامی در بحرانی تمام عیار گیر کرده است. مردم آزادیخواه و برابری طلب با اعتراضات هر روزه شان تلاش میکنند هر چه زودتر از شر این رژیم خلاص بشوند. در چنین موقعیتی که احزاب و جریانات انقلابی و چپ همراه و در راس جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی در تلاشند و پروسه ساقط کردن این حکومت را سرعت بیشتری ببخشند، این احزاب و جریانات ارتجاعی با سیاستی خلاف مردم معترض و بجان آمده وارد بند و بست با جمهوری اسلامی شده اند. این سیاست رسوا است. مهر

سازش و بند و بست با جمهوری اسلامی گره زده اند. ما شک نداریم این بار هم سرشان به سنگ خواهد خورد. اما همین حد از تلاش ارتجاعی را باید رسوا و افشا کرد.

ما مردم آزادیخواه کردستان را فرامیخوانیم که مبارزات حق طلبانه خود را برای سرنگونی جمهوری اسلامی تشدید کنند. ما از همه احزاب و جریانات سیاسی و همه فعالین سیاسی آزادیخواه و مسئول انتظار داریم این سیاست بند و بست با رژیم جمهوری اسلامی را محکوم کنند. هر نوع همراهی و مذاکره با جمهوری اسلامی معنایی جز تلاش، هر چند بی ثمر، برای نجات و تقویت این رژیم ندارد. سران و مقامات جمهوری اسلامی باید به جرم جنایت علیه بشریت باید محاکمه شوند. مذاکره با این قاتلان و جانیانی که دستشان به خون مردم آغشته است و یک نسل کشی در پیرونده دارند بیش از حد بیشمارانه و در عین حال حقیرانه است.

کمیته کردستان حزب  
کمونیسست کارگری ایران  
۱۳ تیر ۱۳۹۸،  
۴ جولای ۲۰۱۹

از صفحه ۱۵

### زندانی سیاسی نداریم!

می رود و برای خاتمه دادن به زندانهای سیاسی و آزادی کلیه زندانیان سیاسی استوار گام برمی دارد. این عزمی است که جمهوری اسلامی را به انکار خودش مجبور خواهد ساخت!\*

### قابل توجه اعضای حزب کمونیست کارگری ایران!

می گردند. برای اطلاعات بیشتر می توانید با ایمیل آدرس زیر تماس بگیرید.  
[congress11election@gmail.com](mailto:congress11election@gmail.com)  
از طرف کمیته برگزاری انتخابات کنگره ۱۱ حزب کمونیست کارگری ایران  
سیامک بهاری

یازدهمین کنگره حزب کمونیست کارگری در اکتبر سال جاری (مهرماه ۱۳۹۸) در یکی از کشورهای اروپایی برگزار می شود. انتخاب نمایندگان کنگره در دو مرحله سراسری و محلی انجام می شود. تعداد نمایندگان مرحله سراسری ۱۰۰ نفر است که از میان کاندیداتورها انتخاب

# زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



## اسامی کاندیداهای نمایندگی کنگره یازدهم حزب کمونیست کارگری ایران (مرحله سراسری)

۱- پیام آذر	۲۹- مهدی بصیری	۵۶- جلال رکابی	۸۴- آسو عبدی نژاد	۱۱۲- نوید محمدی
۲- کیان آذر	۳۰- شادی بهار(شیرین بهرامی)	۵۷- فرهاد رمضانعلی	۸۵- مصطفی عبدی	۱۱۳- یدی محمودی
۳- سیاوش آذری	۳۱- بهروز بهاری	۵۸- نسرین رمضانعلی	۸۶- امیر عسگری	۱۱۴- سعید مدانلو
۴- مجید آذری	۳۲- سیامک بهاری	۵۹- هرمز رها	۸۷- محمد علیزاده	۱۱۵- شهرنار مرتب
۵- داود آرام	۳۳- سیما بهاری	۶۰- صابر رحیمی	۸۸- اندیشه علیشاهی	۱۱۶- شنو مفاخری
۶- فریده آرمان	۳۴- شهاب بهرامی	۶۱- میلاد رسایی منش	۸۹- ایرج فرجاد	۱۱۷- سیامک مکی
۷- پروین آزاد	۳۵- فاتح بهرامی	۶۲- ایرج رضایی	۹۰- جمیل فرزنان	۱۱۸- نوید مینایی
۸- طه آزادی	۳۶- مینا بهروزی	۶۳- سیامک زارع	۹۱- سروه فرهنگند	۱۱۹- بهروز مهرآبادی
۹- کیان آزادی	۳۷- آذر پویا	۶۴- امیر زاهدی	۹۲- سیروان قادری	۱۲۰- کاوش مهران
۱۰- فرار آزادی	۳۸- پریسا پوینده	۶۵- بهرام سروش	۹۳- فرامرز قربانی	۱۲۱- جمیله میرکی
۱۱- محمد آسنگران	۳۹- حمید تقوایی	۶۶- هوشیار سروش	۹۴- مهین کابلی	۱۲۲- مسعود نادری
۱۲- محسن ابراهیمی	۴۰- امیر توکلی	۶۷- محبوبه سیاهمردی	۹۵- محمد کاظمی	۱۲۳- فاضل نادری
۱۳- منیژه اتمامی	۴۱- سحر تیام	۶۸- سلیمان سیگارچی	۹۶- سامرند کاکه‌رش	۱۲۴- آرش ناصری
۱۴- خلیل احدی	۴۲- کیوان جاوید	۶۹- کریم شامحمدی	۹۷- اصغر کریمی	۱۲۵- نجاوید ناصری
۱۵- مینا احدی	۴۳- جلیل جلیلی	۷۰- لیلی شعبانی	۹۸- محمد کریمی	۱۲۶- خالد ناصری
۱۶- محمود احمدی	۴۴- علی جوادی	۷۱- سودابه شکیب	۹۹- ناصر کشکولی	۱۲۷- سارا نخعی
۱۷- ساوا ل‌دیخانی	۴۵- آکو حسینی	۷۲- محمد شکوهی	۱۰۰- محمد امین کمانگر	۱۲۸- محمد نعمتی
۱۸- مسعود ارژنگ	۴۶- طه حسینی	۷۳- شیرین شمس	۱۰۱- خلیل کیوان	۱۲۹- نسان نودینیان
۱۹- امیر ارسلانی	۴۷- بهمن خانی	۷۴- مصطفی صابر	۱۰۲- عبدل گلپریان	۱۳۰- سمیر نوری
۲۰- عبدالله اسدی	۴۸- شهلا خباززاده	۷۵- جمال صابری	۱۰۳- جمال گل حسینی	۱۳۱- ستار نوریزاد
۲۱- احسان اکبرزاده	۴۹- جمال خسروی	۷۶- سوسن صابری	۱۰۴- بهنام گله‌داری	۱۳۲- کاظم نیکخواه
۲۲- غلام اکبری	۵۰- سهیلا خسروی	۷۷- مریم صادقی	۱۰۵- عزیزه لطف‌اللهی	۱۳۳- سعید ویسی
۲۳- تیمور امجدی	۵۱- کامبیز خیبری	۷۸- کیومرث صبری	۱۰۶- عباس ماندگار	۱۳۴- سمیرا هوشیاریان
۲۴- ودا ایلکا	۵۲- شهلا دانشفر	۷۹- حسن صالحی	۱۰۷- شیوا محبوبی	۱۳۵- رحیم یزدانپرست
۲۵- حمیدرضا ایوبی	۵۳- میترا دانشی	۸۰- نازنین صدیقی	۱۰۸- مهران محبوبی	۱۳۶- بابک یزدی
۲۶- ناصر بابکری	۵۴- پتی دبونیتاس	۸۱- داریوش صفا	۱۰۹- علی محسنی	
۲۷- حمید برمن	۵۵- فرزانه درخشان	۸۲- سرین صفری	۱۱۰- آرمان محمدی	
۲۸- نازنین برومند		۸۳- شمه صلواتی	۱۱۱- فاروق محمدی	

### شهریه ندهید! آموزش رایگان حق همه کودکان است!

اما نه فقط تحصیل رایگان، درمان رایگان نیز حق همه مردم است و اینرا نیز باید به دزدان و میلیاردرهای حاکم تحمیل کنیم. از پرداخت قبض آب و برق و گاز و از پرداخت بلیط برای مترو و اتوبوس های شهری نیز خودداری کنیم. اینها گوشه ای از خواست های دهها میلیون نفر از مردم است و میتوانیم عملا دست به کار شویم و این خواست ها را به اجرا درآوریم.

حزب کمونیست  
کارگری ایران  
۱۴ تیرماه ۱۳۹۸،  
۵ ژوئیه ۲۰۱۹

را به یک کارزار وسیع و جنبش وسیع و توده ای در سراسر کشور تبدیل کنیم: نه به آموزش و پرورش پولی، نه به شهریه و هر نوع اخاذی. دست در دست معلمان این خواست را همه جا در هر شهر و محله ای دامن بزنیم، با خانواده های دیگر تماس بگیریم، جلو مدارس تجمع کنیم، طومار جمع کنیم، مدیرانی که با مردم همکاری نمیکنند را افشا کنیم و نگذاریم بخاطر شهریه فرزندانمان از تحصیل باز بمانند. نهادهای مدافع حقوق کودک میتوانند نقش مهمی در این زمینه ایفا کنند.

والدین بخصوص از فرهنگیان و زنان و مردان طبقه کارگر می‌خواهیم از پرداخت هر نوع وجه نقد به عنوان کمک یا شهریه ثبت نام امتناع نمایند".

تحصیل رایگان در همه سطوح حق بی چون و چرای مردم و وظیفه بدیهی حکومت است. این یک خواست مهم تجمعات و اعتصابات معلمان و موضوع کشمکش میان خانواده ها با مدارس بوده است. مفتخوران حاکم به این خواست بحق مردم تن نداده اند اما میتوانیم عملا آنها را به حکومت تحمیل کنیم. فراخوان معلمان به خانواده ها

متحد و یک صدا به آموزش و پرورش پولی و ایدئولوژیک نه بگوییم. تامین حق تحصیل رایگان برای تمام کودکان وظیفه بدیهی دولت و حاکمیت است".

معلمان در بیانیه شان نوشته اند: "در حالی که پولی‌سازی آموزش به اشکال مختلف سیاست اصلی حاکمیت است پیش بینی می شود در سایه تورم افسارگسیخته و فقدان توان پرداخت شهریه مدارس، کودکان بیشتری از چرخه آموزش طرد شوند. ما به عنوان جمعی از معلمان عدالتخواه ایران از تمام

معلمین عدالتخواه در فراخوانی به خانواده ها آنها را فراخوان داده اند که از پرداخت شهریه خودداری کنند و یک ریال هم به مدارس پرداخت ننمایند. در بیانیه معلمان آمده است: "در این مقطع که موقع ثبت نام کودکان در مدارس است از والدین شریف و دانش آموزان گرامی درخواست می کنیم با فعالان و تشکلهای صنفی و معلمان عدالتخواه همراه شده و در راستای مبارزه با پولی سازی آموزش یک ریال هم به مدارس پرداخت ننمایند. نه به پولی سازی آموزش یک مطالبه و خواسته عمومی و اینک وقت آن فرا رسیده که

از صفحه ۱۴

## گفتگوی شهاب بهرامی با ناصر شیشه‌گر

کنم که ترجمه آثار مارکس و انگلس فقط به ضرب زبان ممکن نیست بلکه مستلزم مدتها تحقیق و مطالعه درباره خود موضوع و آشنایی با زمینه های تاریخی و اجتماعی نگارش آنهاست. نمونه اش ترجمه کاپیتال است که مترجم فاضل جمشید هادیان ۲۵ سال از عمر خود را صرف آن کرد. البته من چند ترجمه ناتمام از سالهای قبل دارم که اگر بخواهم کار دیگری از این دست بکنم قاعدتا باید یکی از آن کارهای نیمه کاره را بردارم و تمام کنم.

خوشبختانه انتشارات پروگرس در زمان فعالیتش گلچینی از نوشته های مارکس و انگلس را درباره بعضی موضوعات فراهم کرده بود، مثل دین و ادبیات و غیره. به نظرم ترجمه این نوع منتخبات مخصوصا درباره اسلام کار مفیدی است. اما آرزوی خودم این است که روزی جمعی همت کنند و دایره المعارفی از مارکسیسم به فارسی تالیف کنند تا با مراجعه به آن همه به راحتی بتوانند با دیدگاهها و مفاهیم بنیادی مارکسیسم آشنا بشوند.\*

# تاریخ مسیحیت صدر

فریدریش انگلس

ترجمه ناصر شیشه‌گر

## به حزب کمونیست کارگری ایران پیوندید!